

سنا و استیجابات حضرت عبداللہ

چون نزدیکی بحراب و سپید بد که ابو بکر لعین سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت ایستاده و نماز شروع کرده است پس بیست
 بار اشاره کرد که پس ایست و خود داخل محراب شد و نشست با مردم نماز را نشسته و اگر نماز را از سر گرفت و ایستادند آنچه
 ابو بکر کرده بود چون سلام نماز گفت بجانہ برکت ابو بکر و عمر علیہما اللعنه و جاثم علیہ السلام انرا طلبیدند فرمود که من نکندم که شما بنا
 شکر اسامه بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله گفته فرمود که پس چرا امر را طاعت نکردید با ابو بکر گفت من بیرون رفتم و گفتم
 برای آنکه عهد خود را با نوازه کنم و عمر را دعوت کنم که با رسول افتد من بیرون رفتم و برکتش برای آنکه نخواستم که خبر
 بهای ترا از دیگران بپرسم پس حضرت رسول فرمود که روانه کنی لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند
 کسی را که مخالف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن فرمود و در دهوش شد از لقب رفتن بجهد و برکتش و از خرد و آنکه
 که حاضر شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار او پس پندیده منافقان و دانست از نیتهای فاسد ایشان پس سنان
 بسپار و کرپسند و صدای گریه و فوّه از زنان و فرزندانشان حضرت بلند شد بشنون از مردان و زنان مسلمانان
 برخاست پس حضرت چشم بنارک مبارک کشود و بسوا ایشان نظر کرد و فرمود که بنیاد از برای منج وانی و کتف کوشید
 تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه شوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بنیاد و در عمر علیہ اللعنه گفت بر کرد
 که این مرد هدیان میگوید و بنیاد بر او قائل شده است ما را کتاب خدا پس این اختلاف کردند آنها که دوان خانه
 بودند بعضی گفتند که قول قول هم راست و بعضی گفتند که قول قول رسول است و گفتند در چنین حالی چگونه مخالف
 رسول خداست و رو باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بنیاد و من آنچه طلب کردی یا رسول الله فرمود که بعد از این بخوان که
 من از شما شنیدم مرا حاجت باین نیت و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من سلوک کنید و رواز ایشان نگرید اینها
 بنخواستند و تلف گوید که این حدیث دوات و کتف بنیاد و در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است بطریق معتدله چنین
 روایت کرده اند ایشان از ابن عباس که او کتب ان مدد کتب دیده اش شکر بزرگتر و مجدداً تکرار و میگفت که در روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه
 روزیکه در رسول خدا شد پدید شد و کتف بنیاد و دوات و کتف بنیاد و در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است
 کردند و این روایت را بنویسد که نزاع کنند و حضور پیغمبر خود پس عمر گفت که رسول خداست هدیان میگوید بر او حق است که در
 بر او قائل شده است نزد شما قرآن است ما را کتاب خدا پس اختلاف کردند اهل آنخانه و با یکدیگر مخصوصه کردند بعضی گفتند
 بنیاد بنیاد بنیاد و رسول خدا برای شما کتابی که بعد از آن گمراه نشوید بعضی گفته اند که قول قول هم راست چون از آنها بلند شد
 اختلاف بسیار شد نزد آن حضرت و لشک شد و فرمود که بر خیزید از پیش من پس ابن عباس میگفت که بدرستی که مصیبت بدین
 مصیبتها ان بود که مانع شدند میان رسول خدا و میان آنکه ان کتاب را از برای ایشان بنویسد بسبب اختلاف که نمودند و از آنها
 که بلند کردند بغیر بنیاد بنیاد از این حدیث که همه عامه روایت کرده اند هیچ مائل و مجال ان است که شک کنند در کفر و کفر کسی که
 همو مسلمان دانند اگر قبالی یا طایفه خواهد که وصیت کند کسی مانع وصیت او شود مردم بر او طعن میکنند هرگاه رسول خداست خوا
 وصیت کند که صلاح جمیع امت دوان باشد و کسی مانع او شود در چنان حالی آنحضرت را از رده کند و نیت هدیان با آنحضرت
 دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق بنویسد که و ما بنطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی سخن میگوید با آنحضرت
 از خواست نفس خود و نیت سخن او مگر وحی که با او فرستاده میشود و میفرماید که اینها از او میکنند خدا و رسول او را خدا لعنت کرده
 است ایشان را و در بنیاد لغوث و کدام از از این بدتر میباشد که پیغمبر بزرگوار وحی شفقت و همزبان چون بیابند که نزدیک و غایت
 شگفت دیگر از ان منصوص صورت نیت کنهای خود را ظاهر کنند و دست را طاعت و بردارند هر چند گویند که با لشکر اسامه بیرون
 روید همان بنزد و فرماید که دوات و کتف بنیاد و در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است
 واضح تر که راند در همه احوال حضرت دانند که فرمود ایشان است که بعد از ان حضرت انتقام او را از اهل بیت او بکشند پس لعنت
 خدا و رسول بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند هر که در لغز ایشان توقف نماید تفصیل این سخن در محال خود بنیاد خوا
 شد آنکه کتب و کتاب طرق از حضرت و سخن کجفر روایت کرده است که چون عرض حضرت رسانست پناه من سنگین شد حضرت
 امیر المؤمنین و طلبید سوارک خود را در دلمان آنحضرت گذاشت و مدعو شد که در بیچون اذان نماز کند عایشه بیرون رفت

سزا و آنگاه با سعادت محمد بن عبد الله

قول و الله بکنه یقین خوش برون و در بد طایفه از ایشان بر خیزند و نمیکونی و خدا بنویسد اینها را ایشان در دنیا و آخرت
 میکنند بضا بیدستندین طاوس و صوابه خدا حضرت موسی بن جعفر را وایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود
 که چون هنگام وفات حضرت سیدنا بنیامین انصار و اطلبید و فرمود با گروه انصار و باوران احمد بن محمد و مغانه من از شما
 نزد بکشدات حضرت عالی از بجوار رحمت خود دعوت نموده است و اجابت دایمی حق لازم است با من بنکویجا و رت کرد بدانه شط
 پاروی حضرت بود بعد او در بد و با آنها جان در مال منافی نکرده و خیر خود را بر کلماتان و بسعت داد بد و در راه خدا
 جان در نداشت بعدی تم شاد و برابر اعمال پسندیده خیر و ثواب جلیل گرفتار خواهد نمود و در خیرها ندهات که کار
 شما با آنها تمام میشود و بدون آنها هیچ عمل شما را فایده نمی بخشد و اندوختن از هم جدا نمیشود آنها کتاب خدا و اهل بیت هستند پس
 دست بردارید و کتاب خدا که است تحت و برهان و گواه عادل مسلمانان در روز قیامت خواهد کرد با گروهی که با نعل نه
 کرده اند و قدمهای ایشان از صراط خواهد افتاد و اندک بگروه انصار و مرصابت کنند و حق اهل بیت من بدرستی که خدا را خبر داده
 که کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر من در زمین که شریک نیستند که اسلام مانند سفینت و شونان اطاعت امام
 است و متابعت و ابگروه مسلمانان زما که دست از اهل بیت من بردارند و بدینکه ایشان چو افعالی راه هدایت و معدنای علم و
 چشمنهای حکمتند و برایشان نازل میشوند ملائکه آسمان یکی از ایشان علی بن ابیطالب است که او وصی و جانشین و اوست منشا زمین
 بمنزه هر دین از موسی بگروه انصار فاطمه درگاه حرم است و خانه من است هر که در راه او صابغ کند حرم خدا را
 ضایع کرده است پس حضرت امام موسی بیجا گریست و گفت ای مادر زکوة و حرثه ترا صابغ کردند و در کامسالت ترا شکستند و
 سرین خند را هایت نکردند نگاه فرمود که حضرت رسالت صحابه را جمع کرد و فرمود که ایها الناس حضرت و تب لغرة مراتب
 خود خوانده درین زودی دعوت او را اجابت بنمایم و متناق لغای حجت پروردگار خود کرده ام و او را و رسند ملاقات
 برادران خود که سفیرند شده ام و شمار مانند چهار پایان بی سر و دار نمیکند از دم و کار شما را با وضوح خود علی بن ابیطالب کتاب
 آنچه شما را ضرورت است با و گفته ام بی هیچ حلیکه الکنه بزوات و گفت با با مر خدا این وصیت را کردی با با مر خود حضرت فرمود
 که بشنویم بعد که با مر خدا و با مر خود او در دعوت کرده ام و امر من امر خداست و حاجت من طاعت خداست هر که وصی مرا اطاعت کند
 مرا اطاعت کرده و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که وصی مرا نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده و هر که مرا نافرمانی
 کرده خدا را نافرمانی کرده اما تو و من صاحب تو ایو بگر با این امر را وضو نیستند پس حضرت خضرا لدین را و از او کردند و گفت
 ایها الناس بشنوید وصیت را هر که بمن ایمان ورده و پیغمبر مرا صدیق کرده او را وصیت کنم بگوید است علی بن ابیطالب اطاعت
 او و صدق او در بر او است و اولادش و اولاد او در بر او است و در کار من من آنچه با این بگویم بشما کنم باید که حاضران بغایبان برسانند
 بدرستی که علی علیه السلام وصیت هر که از او پرسد که گواه است و هر که بر او پیشی کرد راه او نبوی محترم است و هر که بجانب راست چپ
 رود هالت و گراهت بضا است بدین طاوس کلینی پسندند بنویسند حضرت موسی بن جعفر را وایت کرده اند که آن حضرت فرمود
 از پدرم حضرت امام جعفر صادق پرسیدم که پانته چنین بود که امیر المؤمنین کتابت وصیت نامه رسول خدا فرمود که حضرت
 بر او القام کرد و او بنویسند جن بر شیل و ملائکه مفریان کواطلودند حضرت صادق را شایسته است که بعد از آن فرمود که
 بود که گفتی و لیکن چون وفات حضرت شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده هر کرده او را با ایشان
 خداوند خدایان از ملائکه مفریان پرسید که بشما گفت با محمد مفرکی که بیرون کنند آنها را که نود تواند بغیر و حق و علی بن ابیطالب
 تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد و صوتی بگوید که ای نوما و ابرو آنکه نامه را با و سپردی و میامضا من شد که عمل نماید با آنچه در آن
 نامه هست پس هر که در حضرت و شو که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر از علی بن ابیطالب و فاطمه و میان پرده نشسته
 بود پس جبرئیل گفت با محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا مفرماند که آن نامه حضرت است که پیشتر در مراجع و غیران هم نشسته
 بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شد بودم بان و بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را با آنکه بر کاف از برای گواه بودند
 ای محمد حضرت رسول چون این سخنان از جبرئیل شنیدند های عین مبارکشان خوف الهی از بد فرمود و امیر شیل پروردگار
 من شایسته همه نفسها و از او همه سلاسلها و سوراخ بر من کرد همه تخمها را از من کف است پروردگار من و نایب خود

در بیان اولی با سعادت حضرت عبدالعزیز

نموده است همین بد نامی و این چیز بی نامی و با حضرت داد امر کرد حضرت امیر المؤمنین بنیام نام را بدید حضرت رسول ص با محبتی بسیار
کرد فرمود که این نام را بخوان حضرت نام را حرف حرف خواند تا با آن نام رسیده چون تمام کرد حضرت رسول ص فرمود که هیچ
پروردگار نیست بسوی من و شرطیست که بر من گرفته است و اما مثلث است از نزد من و من رسانیدم آنرا آنچه خبر جوئی و مثلث بود
بعل آورد و ادای سالتهای خدا نمود حضرت امیر المؤمنین فرمود که گواهی میدهم از برای توید در مادرم فدای تو باد که کلیج
رسانت کردی و خبر خواهی امت نمودی ضد بنو منیام نزد آنچه تو گفتی گواهی میدهم از برای تو گوش من چشم من و گوش
من و خون من هر چیزی است گفت که من هر برای شما هر دو بر آنچه گفتید از جمله گواهانم حضرت رسول ص فرمود که با علی که رفتی وصفت
مرا دانستی آنرا وصفا من شدی از برای خدا و از برای من که وفا کنی هر چه بدی که در آن نام نوشته است حضرت امیر المؤمنین
فرمود بلی پدر مادرم فدای تو باد بر منست همان اظهار خدایت که مرا بار بکند و تو فرمودی میدهم که با آنها همان نام پیش تو نهاد
فرمود با علی من بخوابم که بر تو گواهی میکنم چون در روز قیامت نزد من آبی برای من گواهی دهند که محنت بر تو تمام کردم امیر المؤمنین
فرمود که بلی گواهی میکنم حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربان که با ایشان آمده اند حاضرند میان من و تو گواهند حضرت
امیر فرمود که گواهی شوند بر من و من نیز ایشانرا گواهی میکنم پدر مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول ص ایشانرا گواهی گرفت و از جمله آن
که بر آنحضرت شرط گرفت با هر چیزی است از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت با علی وفا میکنی با آنچه در این نام است از دست کسی که با خدا
و رسول دوستی کند و دشمنی نکند با خدا و رسول دشمنی کند بر روی خشن از ایشان و بر آنکه صبر کنی بر فرود خوردن خشم ایشان و بر رفتن
حق تو و غصب کردن حق من و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر المؤمنین گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند یاد میکنم
تجو آن خداوند بگدانه و شکافه و خلافت را از فریده است که شنیدم از جبرئیل که میگفت با رسول خدا که با شما علامت کنی و اگر ملک خودت
و خواهند که حرفه او حرمت خدا و رسولت و ریش مبارک او را از خون سزا و خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر فرمود که چون آنکس
شنیدم از جبرئیل امین بدو ششادم برود و افتادم گفت بلی قبول کردم و رضی شدم هر چند ملک حرمت من بکند دشمنان را معطل
گردانند و کتاب طوری را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریش و از خونم رنگین کنند در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از خدا
خود خواهم داشت تا آنکه مطلوبم نبرد تو امیر پس حضرت رسول ص فاطمه و حسن و حسین را طلبید ایشانرا اعلام کرد مثل آنچه حضرت
امیر اعلام کرده بود ایشان مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت گفتند و وصفت نام را میگردیدند بجزهای طلایی است که اثر بار
نرسیده بود نام را حضرت امیر المؤمنین پیروزند چون حضرت امام موسی بن جعفر را با پیغام رسانید و او بی پرسید در آنوقت فاطمه چه
بود حضرت فرمود که ستمهای خدا و ستمهای رسول خدا را و بی پرسید با در آن وصفت نوشته بود که منافقان غضبنا نه امیر المؤمنین
خواهند کرد حضرت فرمود که بلی و الله جمیع آنچه کردند در آن نام نوشته بود مگر نشانه ای که از آن غنی از روح نکند
فدا و او را دارم و کل شیء احضنناه فی امام بین یعنی از نده میگردانیم مردگان را و منسوبیم آنچه فرستاده اند و آنچه جدا از ایشان
بر اعمال ایشان مرتب میشود همه چیز را احضار کرده ایم در امام بین یعنی لوح محفوظ با امیر المؤمنین پس حضرت رسول ص فرمود که رسول
خدا با حضرت امیر المؤمنین و فاطمه هم فرمود که با فاطمه بدانچه شما گفتیم قبول کردید که با آنها هیچ نامی نماند گفتند بلی قبول کردیم
چنانچه حق قبول کردنت و صبر میکنم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم و در دستدین طاووس از حضرت امام موسی
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسالت در مقام وفات مرطوبه در خانه داخل گشت و جبرئیل و میکائیل
در آنجا بودند من صدای ایشانرا شنیدم و ایشانرا شنیدم پس حضرت رسول ص نامی و وصفت طوری را که از جبرئیل گرفت بگن داد و
امر کرد که هر را بر گرفت و همه را خواندم پس گفت اینک جبرئیل این نام را از جانب خداوند جلجل برای تو آورده است چون
خواندم همه را موافق باقمه بان چه آنحضرت را وصفت کرده بود در آنحال حضرت رسالت بر سینه من بگذاشت داده بود پس فرمود
که بنیابر بر من جبرئیل آنحضرت را سینه خود چسباند و میکائیل از جانب راست وی نشسته حضرت فرمود که با علی گفت دستها
خود را بر بگذاشت بگر چسبان و گفت از تو عهد میکنم در حضور و امین پروردگار عالمیان جبرئیل و میکائیل را بر تو سوگند میدهم
بخوابی و بر تو گواهی میکنم دو وصفت نامی نوشته است بعل او را حق قبول نمائی و با شکبائی و پرهیزی را می بر سنت و طاعت
من هر طریقی و بدعتی بوی بگو و عمر بگر آن خدا ترا عطا کرده است با دل تو حق نیت در دست پرست مبارک خود را در میان

در بیان لایق با سعادت محمد بن عبد الله

دو دست من داخل گردیدم که در میان دست من چیزی نماند چنانچه شد پس گفت با علی بن محمد در میان دو دست تو علم و حکمت بر تو محقق
خواهد بود هم مسئله و حکم قضائی که بر تو وارد شود چون هنگام وفات تو شود تو نیز با وصی خود چنین کن پس حضرت با علی بن
فرمود که منقطع وصیت بلیکن حضرت چنین بود بنام الله الرحمن الرحیم این وصیت عهد و پیمان محمد بن عبد الله است با امر له بگو
وصایت پناه علی بن ابیطالب امیر مومنان در آن وصیت نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل پراچند وصیت
نمود محمد بن سبوی علی بن ابیطالب قبض نمود علی وصیت را ضامن شد که عمل نماید پراچند در آن نوشته است بخوی که ضامن شد
بر نون برای مویب بن عمران و شمعون بن جعون برای علی بن موسی و پراچند ضامن شدند و صبا و یثیر از ایشان برای یحیی بن یساکه
محمد بن یحیی بن یحیی و علی بن ابی طالب و علی را ولی امر خلافت گردانید و عهد نمود که بعد از محمد بن یحیی
خواهد بود نه از برای علی نه از برای دیگری خدا گواهی بر همه پیش حضرت صادق و گفت که چون وصیت های حضرت رسالت
تمام شد گفت با علی جواب خود را مهتا کن که فردای نبی است نزد حضرت علی را از آنکه بد رسیده است من در میان تو بوجهت خواهد گرفت
جلال و عرام و محکم و قشابه کلام خدا بگو که در رسیده است پراچند من بر امر کرده ام از فرایض و احکام و امر بیکه با و حق از بدیها
و اقامت خدو خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکوة و اهل ان و بیخ خانه کعبه و جهاد در راه خدا پس چه جواب خواهد گفت با
علی حضرت بر گفت پدر و مادرم فدای تو باد و منم بگوشی و منم بگوشی که ترا نزد خداست و ضمه که خدا بر تو دارد که مرا بگرد
کنند پروردگاد من پراچند فرمودی ثابت بدارد مرا بر سنت و طریقه تو پیش ترا نزد خدا ملاقات نیامد تقصیر و تصرف نکرده با
و از جانب بر چنین منم بگو ظاهر کردم فدای تو باد و روی من و روی های پدران و ماداران من بلکه خواهی یافت مرا
پدر و مادرم فدای تو باد مناعت کند وصیت و طریقه سنت ترا از زنده ام چنان خواهی یافت هر یک از امانان فرزندان
مرا پیش حضرت امیر فرمود که چون سخن بگوشی که در آن خبر است در کانون سینه ام مشعل گردید خود را بر سینه چپ و افکندم
در روی خود پیش گذاشتم و فغان بر کشیدم که و احضراه زهی و حش نهائی بعد از چون توانستی پدر و مادرم فدای تو
باد زهی حشر و وحشت بر رخسار زکوار و فرزندان بقر و نوب لحظه بیلغای غمزدای تو دارم ندانند زهی غم جان کداز و آند
درد و داز بر من از من چون نو بار در مسازی که بعد از تو خبر های آسمان از خانه ما منقطع خواهد شد نه از جبرئیل خدیو نه
از میکائیل اثری خواهم یافت پس اینجانب بوقه حضرت ربا از اباب کردید و مدعو شد کردید و زوجات مکرمات و خوانین
مخلمات بجز طاهره و زهرا نصد و ششون بلند کردند باجران و انصار از بیرون در ناله و احتفال و استبداد بنهم خرم
رسانند پس حضرت در بدنه مبارک کشود حضرت امیر را طلب نمود چون داخل شد انسر و در بر سینه انور خود چشما و گفت
ای برادر بنم خدا ترا بیهوشماند و نوبش ترا زباده گرداند و ترا بلند و ازه گرداند فدای تو باد چون من از دنیا رحلت کنم ام غم
بر من بگرد از ندیش از فضل و در من مشغول غصه خلافت گردند و از ایشان مرو طلب من خود مکن با ایشان طلب تو اندیز را
که مثل تو در این امت مثل کعبه است که از درهای خود ثابت است و بر من لازمست که از اطراف جهان بسوی تو روند و ای علی هدایت و نور دین
و روشنی آسمان و زمین پروردگار بحق انقدر اندک مرا بر استحقاق من است سوگند بایم میکنم که امامت و وجوب متابعت ترا بر همه اینده عالم اول
و سبب گرفت و همگی بنمایان اظهار انقاد کردند میدادم که وفا با آنها نخواهند کرد چون حال بقار حلت کنم از غسل و نماز و غیر من فارغ شویم و در
خانه خود بنشینم و فرزندان بر نیکی که خدا فرستاده است جمع کن این فرزندان امر کرده ام بجای او از اولت خلق پروا مکن و بر جور امت صبر کن این فرزندان
من پس حضرت فاطمه امام حسن امام حسین را طلبید و دیگران از خانه بیرون گردانید و گشت بر در بابت نکند کسی نبرد یک دست
پس فرمود با علی بن ابی طالب که هنگام وفات من خود فاطمه را گرفت بر سینه خود چسباند و دیدست دیگر و سینه را در
خود لایق گرفت و سینه را بر سینه حشرت در ایشان نکرید و فطرت عبرت از دیده مبارک بارید هر گاه اراده میکرد که سخن بگوید
گرچه مانع میشد پس هلیت رسالت همه خروش بر آوردند حضرت فاطمه گفت یا رسول الله بگریه خود دم و پا پاره پاره کردی بگریه
سوختی و انش در سینه بر خیزم انور خوی ایبتد یحیی بن ایحیی بن یحیی گذشتگان و آیندگان و ای امین پروردگار عالمیان ای رسول خدا
و ای حبیب ملک مغان که بعد از تو خای فرزندان من خواهد بود در میانها که از امت تو منم رسد کی باور من خواهد بود که در حق
و سید امامت تو بفرماید بر او علی که ناصر دین است خواهد رسید که بعد از تو و می خواهد شد و اسفند را بر مردم دنیا

در بیان آرای ناسعدی و حضرت عبد الله

پس فاطمه خود را بسینه پدر بزرگوار خود چسباند و روی مبارکش را بسوسپد و نظرات از دیده خویش بسیار بدو امتزج نمود
 پس مانند پیش حضرت امام حسن و امام حسین دو بر گرفت هر یک را و داع کرد صدای او داع و خروجش از قریب الفراق از زمین
 آسمان بلند شد پیش فاطمه را بدست علی داد و فرمود که این امانت خدا و امانت رسول خداست نزد تو پس حرمت خدا و حرمت مرا در حق
 او رعایت کن و دانم که خواهی کرد یا علی بن عبد الله سوگند که این خبر بر زبان اهل بیستانت از کشتگان و ایندگان بنماید سوگند که از من
 بزرگتر است نزد خدا بنماید سوگند که جانم با این جان رسیده مگر آنکه از حفظ عالی سوال کردم از برای شما آنچه خورشما و دانست و آن چه
 سوال کردم عطا فرمود با علی من امری چند فاطمه گفته ام با مرجع بیتل از جانب خداوند جلیل بنماید سوگند که فاطمه گوید بعمل آورد
 بدانکه من را ضم از هر که دشمن فاطمه از او را ضعیف و هم چنین پروردگار عالمیان و ملائکه زمین و آسمان از کسی خوشنودند
 که فاطمه از او خوشنود است با علی و ای بر کسی که برنوشم کند و عذاب جهنم برای کسی است که خوا و را غضب کند و در پل بران کسی است
 که هفت حوضه او نماید بدان حال کسی که در گاه خانه او را بشوزاند و عذاب آیم برای کسی است که دوست و را ازین رساند اسفل سجا
 جیم برای کسی است که با و منا زنت و مبادرت نماید خداوند از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزارند پس حضرت و شاکت نام برد
 ابو بکر و عمر از آنکه این اعمال شنیعه از ایشان صادر شد پس فاطمه و علی و حسن و حسین را در اغوش کشید گفت خداوند من
 برای ایشان و شعبان ایشان دوست و باورم و ضامنم که همه داخل بیست شوند دشمنی چهاریم با آنانکه با ایشان دشمنی نمایند
 یا بر ایشان شتم کنند یا بر ایشان پیشی گیرند یا از ایشان بر فغانند و منافعت ایشانرا اخبار نکنند و ضامنم که همه داخل جهنم شوند
 آنکه سه مرتبه فرمود که بنماید سوگند یا دمسکیم که از کسی را ضعیف بنوشم از کسی که نواز او دشمن شود نباشی در پنج حضرت من خطب کرد
 و گفت با علی هاشمه و حفصه با نوحه دال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من و عایشه با لشکر آن برنوشم و جیح خواهد کرد و
 حفصه را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند و مرد عداوت تو مثل بکر بگر خواهند بود با علی در نونف چه خواهی کرد حضرت
 امیر گفت یا رسول الله اگر چنین کنند از آن کتاب خدا بجهت برایشان تمام کنم اگر قبول نکنند سنت ترا آنچه در بیان و جوب
 اطاعت من و لزوم خویش فرموده برایشان حجت خواهم کرد اگر قبول نکنند خدا را و ترا برایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد
 حضرت فرمود با علی نشان کن و شتر هاشمه را بی کن و پروا مکن پس گفت خداوند آن گواه باش فرمود با علی چون چنین کنند ایشانرا
 طلاق بگو و از من بپا نه گردان که هر دو بپا نه انداز من در دنیا و عقبی بد رفای ایشان شمر بکنند با ایشان در افعال ایشان
 گفت با علی صبر کن برستم ظالمان بد دستبند که فرودارند و نفاق رو خواهد آورد و بگو مردم با اختلاف ابو بکر و عمر را و بدترو
 ستمکار تو خواهد بود هم چنین ستم ایشان عثمان چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گروهی از شعبان که با ایشان جفا
 خواهی کرد با ناکثان و فاسقان و منافقان نفرین و لعنت کن برایشان که ایشان و شعبان و دوستان ایشان محراب کفر و نفاقند
 چون شب شد با علی و فاطمه و حسن و حکیم را طلبید و فرمود که در خانه را بستند که کسی بغیر ایشان نیاید پس حبیبه خود را
 را بنزد یک خود طلبید و از در ورودی را با او گفت چون سایر اهل بیت دیدند که حضرت رسول با فاطمه را ازین بگوید بر
 آمدند نزد یک در ایشانند و مردم در بیرون در بودند زنان حضرت و شاکت میدیدند که حضرت امیر و امام حسن و امام حسین
 نزد یک در ایشانند پس عایشه گفت که برای امر عظیمی شما را بیرون کرده و با دشمن خود خلوت کرده است و اینهاست حضرت
 امیر فرمود که نومیدانی که برای چه خلوت کرده است برای آنچه تو میدانی و عمر و چند نفر دیگر نهید کرده اند و در انام
 ان کوشش مینمایند تا موقوفه این حضرت را بشنید داشت که اهل بیت بر از ایشان مطلع شدند جواب نگفت پس حضرت امیر
 فرمود که در اینحال فاطمه مرا طلبید چون داخل شدم دیدم که حضرت رسالت بر جناح سفیر خورش خود را فکبت توانستم
 کرد با اختیار اگر بنم حضرت فرمود با علی چرا اینکرتی این هنگام نفرین نیست وقت وصیت است و مفارقت نزدیک است حق
 سرای عقیق را بر من بردنیا اخبار کرده است ای برادر ترا بنماید غم و اندوه من بزیوف فاطمه است که بعد از من بر او شتم
 خواهند کرد و گروه منافقان امت با جماع کرده اند بر ظلم شما و شما را بنماید و خود سپرده ام قبول کرده است و بدین را با علی فاطمه
 را و عشق چند کردم و امر کردم که آنها را بنویسید بدان چه گوید بخا او را که او را است کور و صدیق کرده شده است پس برادر بگر
 آنکو هر صدف عصمت دارد بر گرفت سرش را بسوسپد و گفت بدرت فدای تو باد یا فاطمه خدا بیعالی ترا صبر و هدایت میکند

در بیان آرای ناسعدی و حضرت عبد الله

در بیان اولاد باسحاق علیه السلام

فاطمه بکره و زاری بلند کردید بار دیگر فاطمه زهرا در رکعت دوم و خدا سوگند که خدا انعام برای نوادگان خواهد کشید و برای
غضب تو غضب خواهد کرد پس ببل و غدا بلم و افش چشم برای همکاران نوبنیاست پس حضرت امیر مبرور که انگاه اشپل حضرت از
بد هاتجی من حضرت رسالت مانند باران چار بگردید و بروی مبارکتر و دید چادر بکه بروی حضرت افکند بود ندا از اب
شد چندان گرفت که حکم برای کمره انحصرت پاره پاره شد در آن حال سر مبارکش را بسینه خود گرفته بودم و بر من نکیه رفت
و در فاطمه زهرا بسینه خود چسباندید بود نام حسن و امام حسین قدسهای عزتر همایشامید بسیدند و دیدهای نورانی خود را
ریا های سارک جدی ز کوار خود پنهانیدند و صدا بگریه بلند کرده بودند در آنوقت جبرئیل امین حاضر بود صدای گریه او را
پشنیدم و از گریه فاطمه چنان مینافتم که زبان و آسمان در گریه و فغان آمدند پس حضرت رسالت فرمود این دختر گرامی خدا
خلیفه من است بر تو و خدا بنگو خلیفه است برای شما سوگند یا دستکم بان خداوند بکه مرا بخت نیرشاده است که اسماها و زینبها و آنچه در
افادت و عزت اعلی و ساکنان عالم یا لا یگریه نوگر بسند و بناله تو فغان میدند فاطمه بخدا سوگند که کشت حرامت بر همه عالم
نام داخل شوم و بعد از من نو داخل شوی با جانها و زبورهای حشت شاد و خوشحال فاطمه کوار با دوازده نوبت های خدا بخدا سوگند
که نوبتین زنان بیخه ای فاطمه بدر سبکه در میان چشم جان بخور شد که جمیع ملائکه مقربان و پیغمبران از در هشتاد و هشتاد
کردند پس چشم چشم را ندانند که بغیر من ساکن نبود و فرار کبریا فاطمه دختر پیغمبر از نو بگذرد و بنویسند و غبار آوردند
بدانان عزت او رسد پس بخدا سوگند که داخل حشت شوی و حسن و حجاب راست و حجب در جانب چپ تو باشد تا آنکه
بر اعلای غمخواران برائی و بر عرش شرف شوی و علم حمد و درستی علی باشد بخدا سوگند که در آن روز زیاد دشمنان تو خشم
و پشیمان شوند اما که حق ترا غضب کردند و مودت ترا قطع کردند و دروغ بر من بسند و ملائکه ایشان را از نزد حق بر باد
و بسوی چشم کشند پس من گویم اینها از امت منند در جواب گویند که ایشان بعد از تو دین را بدل کردند و براه چشم رسند
پس حضرت رسالت گفت که اعلی و فاطمه این خطوط است که جبرئیل امین از پیش برین برای من آورده است و شما در سلام میرسد
و میگوید که این خطوط را میان خود منهد کند حضرت فاطمه گفت که یا رسول الله ملک آن از نو باشد و باقی را اعلی بن ابیطالب
منهد کند حضرت رسول کریم و فاطمه زهرا در بر گرفت فرمود که پیوسته نوموفق و هدایت پانته و لیسوان چه گفتی
و عنای الهی بود با اعلی تو در باقی حکم کن حضرت امیر گفت یا رسول الله نصف باقی از فاطمه باشد و نصف دیگر برای هر که بفرمان
فرمود که نصف دیگر از دست همه را بگیر و صرف کن در آنچه دانستی پس فرمود که با اعلی با خنما من تو من شدی که بعد از من از
گفتی بل حضرت رسول گفت خداوند انوار را با من گرفت با اعلی بن ابیطالب و هر چه تو مرا فضل نهد که تا پنهان بشود حضرت امیر
گفت چرا یا رسول الله فرمود که جبرئیل چنین گفت از جانب رب جلیل که هر چه بعد از فوت نظرش بریدن تو افتد کور بشود حضرت
امیر گفت یا رسول الله من چگونه نمایم ترا فضل تو انم داد حضرت گفت که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملائک موت و اسرافیل
که بر آسمان اول موکل ترا اعانت خواهند کرد بر غرض من گفت که اب من خواهد داد فرمود که فضل بر غناسر اما دیده خود را به
بندد که نظرش بریدن من بنفند زیرا که حرامت بر زمان و مردان بفرز تو که نهد کنند بریدن من چون بدن من بشود بر غنای
بگذار و از چاه غم چهل دلو آب بر بدن من بریز فاطمه و حسن و حسین را حاصه گردان و از من بشو خیر گذشته و اینده ز
و هر چه خواهی پس که جواب تو خواهم گفت انشاء الله تعالی آنچه گفتم قبول کردی گفت بلی نگاه گفت خداوند انوار گواه باشد
پس گفت با اعلی چه خواهی کرد اگر این گروه بر تو امیر شوند بعد از من و بر تو پیشو کنند و ابو بکر طلغی بفرستد و ترا بسوی چشم خود
خود بخواند چون ابا کفری کریمان ترا بگیرد و خندول و اندوهناک و مهموم و بجا بار و با و بسوی آن لعین بزند بعد از آن خدایت
و خواری بگرگوشه من فاطمه را فرود کند چون فاطمه این سخنان جانسوز را اشماع نمود فریاد برآورد گریان و نالان شد
رسالت از گریه سیده نسا گریان شد پیشرفت این دختر گرامی کمره مکن هفتشسان و پاران خود را که ملائکه پروردگار ندا
میرسانند جبرئیل جلیل و میکائیل با فضل رضا حبت خدا اسرافیل از گریه نو گریان شدند اینده بسندیده و نور دیده
گریه مکن که اسماها و زینب را بناله و فغان آوردی دیده مهر ماه را از امصوت مقربان و در آید احدیت تیره گردانیده
پس حضرت امیر گفت یا رسول الله اگر نواز بنیام حضرت مکنه و با ایشان بیعت مکنم و لیکن با او بنیام با ایشان منال نخواهم کرد

در بیان آداب استعاذت محمد بن عبد الله

پس با او دید و کار یافتیم با ایشان افعال خواهم کرد پس حضرت رسالت گفت خداوند اتو گواه باش نگاه گفت باطل چه خواهی کرد با نتران
 حضرت ما بر گفت با رسول الله قرآن را جمع خواهم کرد و بسوی ایشان خواهم برد اگر قبول نکنند خدا و تراب ایشان گواه خواهم کرد و ایند پس حضرت
 رسالت فرمود که با علی چون مرا غسل دهی در همان خانه که قبض روح من شده است مرا دفن کن و زنه جامه که بپوشیده ام بپوش
 مرا کن کن و غیره و کسی در قبرین در دنیا بد چون از غسل فارغ شوی صبر کن تا جبرئیل ترا در حوض هدایت با قاطر و حوض حبتین برین
 نماز کند و هفتاد و پنج تکبیر بر من بگویند پس مردان اهل بیت من بر من فوج فوج بر من می آید پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 در آنوقت عایشه رسید و گفت با رسول الله هر گاه ترا در حجره من دفن کنند در کجا ساکن شوم حضرت فرمود که در هر خانه که خواهی
 ساکن شو و ترا در حجره حقیقت در خانه خود قرار بگیر و بروش اهل کفر و جاهلین از خانه بیرون مرو با مولی خود و اولی با من خود رسالت
 مکن از روی شرم و شفاق و نفاق دانم که خواهی کرد چون این سخن بگوید رسید حفسه را گفت که با عایشه بگو که در باب علی تا بچه رسالت
 مکن که دیوانه محبت شده است در حال حیانت نزد وفات خاطر جمع دار که خانه از دست کسی ترا از خانه بیرون نمیتواند کرد پس حضرت
 امیر المؤمنین فرمود که مادران شب نزد من می آید حضرت خشنه بودیم و جامه نازکی بر روی آن سر رو افکنده بودند و شوخه عالم ندان
 بود اهل بیت رسالت مشغول گریه و زاری بودند تا الله و انا الله و الیه الرجوع میگفتند نگاه انحضرت بعضی را آمد و گفت سفید
 شد رو و چشم و سینه اش در وقت چند جا فاسق می نمودند شدند و گریه می نمودند و بخت شد تا احطاب عبا بیخ نرفتند من سر و دایم و این
 اهل بیت من و فرزندان و گواه اله سعادت مند خواهد شد هر که متابعت و پیروی ایشان نماید بر من و دین پدران من برود
 بعمل آوردی و عهدهای خود را در حق اهل بیت من ناز و زیارت لب نشسته و در سبها بچشم رفتند تا آنکه نفل اکبر را بغیر از آن در دنیا
 و ضایع کردند و نفل اصغر را که اهل بیت منند از جای خود دور کردند و حساب ایشان بر خدایت هر کس رگ و کمر او خود است
 بعد از این دو منافق سستی و چهارمی خواهند بود و وهای ایشان گناه که ما طاهرا جمع خواهند کرد و مردم را بسوی حقیقت خواهند کشید
 و در زمان ایشان کتاب خدا مندرس گردد و در خانه اهل بیت رسالت میجو و مشرک خواهد بود و حکما بنا دانی خواهند کرد
 دشمن علی و آل علی در محنت و در شعله آله علی در محنت پس انحضرت رسالت شد و روح مقدس از ایشان بکنگره هر شش مرتب است
 ستان و در باض خلد جاودان پرواز نمود و بارق همان اعلی از انبیا و اولیا و شهدا ملحق گردید باضا کلین پس بعد از حضرت خانی
 روایت کرده است که جبرئیل امین از خداوند غایبان خبر ذات حضرت رسالت را آورد و وقتی که انحضرت را هیچ روی و آلتی نبود
 پس حضرت فرمود که در میان مردم ندا کردند که جمع شوند مهاجر و انصار را احکم فرمود که اسلحه خود را بپوشند چون مردم جمع شدند
 حضرت بر منبر برآمد و خبر خود را با ایشان گفت و فرمود که خدا را بیاد کسی آورم که بعد از من و آلی باشد بر امت من که البته نگ
 کنند بر جماعت مسلمانان و پیران ایشان بزرگ شمارد و بر بعضی غایبان ایشان رحم کند و عالم ایشان را بظلم نماید ضرر با ایشان نباشد
 که باعث مذکبات ایشان نگردد و قفسر نکردند ایشان را که مورد کفر ایشان شود در خود را بر روی ایشان نه بنده که اقوامی ایشان
 بر بعضی غایبان مسلط شوند و ایشان را در سرحد های کفران بسیار عین نماید که باعث قطع نسل امت من گردد که بلیغ رسالت
 کردم و خبر خواهم شایعاً آوردم پس همه گواه باشند حضرت صادق فرمود که این سخن می بود که انحضرت بر منبر خود گفت کلمه و این باب بود
 و شیخ طوسی و شیخ مفید و اکثر محدثین خاصه و عامه بسند های معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت
 امام جعفر صادق و غیر ایشان روایت کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا شد چهارم حضرت سنگین شد حضرت امیر المؤمنین
 عباس را طلب نمود و خانه پر بود از احطاب انحضرت از مهاجر و انصار و سر بهار و ک خود را در دامن امیر المؤمنین گذاشت و عباس را زینش
 روی حضرت بساده بود و بطرف روی خود مگر را از روی انحضرت دور میکرد پس انحضرت چشم کشید و فرمود که ابعباس ایتم
 پیغمبر نبول کن و صفت مراد را اهل من و در زنان من و بیکم میراث مراد کن دین مرا و عذای مرا بعل و روز منت مرا بری که در آن
 عباس گفت با رسول الله من پر عیال دارم و فوازی جمع خاصف با د دست ترا و از برهاری بخشند تری مال من تا نمیکند بوجهی
 نو و بخشهای او این را از من بگردان بسوی کسی که طاقش از من بیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را بر او طاده کرد و در مرتبه
 جواب چنین گفت پس حضرت فرمود که میراث خود را بکس هم که قبول نکند از این چنانچه خود قبول کردنت و سزاواران باشد چنانچه
 نوجواب گفت جواب نگوید پس انحضرت امیر المؤمنین خطاب کرد و فرمود که باطل تو بیکم میراث مرا که مخصوص من است و کس را با خود

کتاب سیرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

زاهدیست و قبول کن و صفت مرا بعل او و عهدهای مرا و اذکار فریضهای مرا با علی خلیفه من باش و راههای من ببلایع رساند من بعد از
 من بمردم بکن پیش حضرت امیر المؤمنین فتو و چون نظر کردم و سر بنیاد حضرت رسول را دیدم که در دامن من از شدت سزای
 نژاد بنیاب شدم و آب از پدهای من بر روی بنیاد کش و بخت دل طیبی گرفت نتوانستم که جواب آنحضرت بگویم پس وارد بکران
 سخن را احاده فرمود باز که به دو کالوی من گره شده بود با نهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم یا رسول الله بدو نماز درم فلما
 تو باد پس حضرت فرمود که مرا بنشان آنحضرت از انباشتم و پیش بنیاد کش را بر سینه خود چسباندیم پس گفت با علی غوی بود من
 در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و ملت من پس فرمود که ای بلال برو و بیا و خود مرا که از اذن و الجبین میگویند و زود
 مرا که از اذات القبول میگویند و روایت مرا که از اصحاب میگویند و برود مرا و ابروه مرا و عظامی کوچک مرا و خوب دست مرا
 که از امشوق میگویند عباس گفت که آن ابروه را من پیشتر ندیده بودم چون از آن حاضر گردیدم نوران نژادان بود که در دنیا
 بر با بدین حضرت فرمود که با علی چه بر تپل این جامه را برای من آورد و گفت با محمد این را در حلقهای رخسار خود داخل کن و بجا
 منطقه بر گرفت به بند پس در وقت نماز طلبید که یکی بنیبه داشت و یکی بنیبه نداشت و پیراهنی که در شب معراج پوشیده بود
 طلبید و پیراهنی که در روز احد پوشیده بود طلبید و سه کلاه خود را طلبید کلاه که در سفر پوشید و کلاه که در عهد جاهلیت
 و کلاه که بسپوشید و در میان اصحاب خود میبندید پس فرمود که ای بلال بیا و در دست مرا یکی شهاب و دیگری دل و در فاقه
 مرا یکی غضبنا و دیگری صیبا و در آب مرا یکی جناح و دیگری خیزم و جناح آن بود که در سینه حضرت رسول است باز میباشند
 حضرت هر که برای حاجت میفرستاد بر آن سوار میشد و خیزم و در از گوش خود را طلبید که از آن حضور میبکشند چون بلال آنها را
 حاضر کرد و عباس را طلبید فرمود که بجای علی بنشین و پشت مرا نگاه دار و فرمود که با علی بر خیز و اینها را بخش کن در حیات من این
 جناح که حاضرند همه گواه شوند کسی بعد از من با نوزاعی نکند حضرت فرمود که برخاستم و پای من توانائی رفتار نداشت
 پس با نهایت شرف رفتم همه را گرفتم و بجای خود بردم پس بر کشتم بخدایت حضرت این تمام چون نظر بنیاد کش بر من افتاد آنکس
 خود را از دست حق پرست خود بیرون آورد در دست من کرد در وقتیکه خانه پر بود از بی هاشم و سایر مسلمانان با آن ضعیف
 سر خود را بمشواخت نگاه داشت و سر بنیاد کش بجانب راست و چپ حرکت میکرد صدا بلند کرد که همه شنیدند و گفتند مسلمانان
 علی برادرم و من و مورخ خلیفه من در اهل و ملت من و علی ادا میکنند پس مرا و وفا میکنند و عهدهای من بکره فرزندان هاشم و فرزند
 عبدالمطلب بکره سلمان با علی بنیبه میکنند و مخالفان را مینابند که گواه میشوند و عهد بر او میرسد و اقیاناب و بیوی بکره و بی
 نکیر بد که کافر میشود پس فرمود اینجاس بر خیز از جای علی عباس گفت که مردی برابر بخیز از جای او و بنشانی حضرت سه تن
 این سخن را فرمود و او چنین جواب گفت پس عباس غضبناک شد و خواست و حضرت را میرد بجای و نشست چون حضرت رسول عباس را
 غضبناک یافت فرمود که ای عباس ایتم رسول خدا کای می کن که من از دنیا بیرون روم گفتم من ان باشم و غضبنا ترا بچشم برد چون اینرا
 شنید برکت و بخت خود داشت پس فرمود که با علی بنیبه بیا چون حضرت خوابید فرمود که ای بلال بیا و در فرزند مرا حشر
 حسین چون ایشان حاضر شدند ایشانرا بر سینه خود چسباند و اند و کل پوستان و سالت را بسپارد حضرت آیت الله بود که
 من نرسیدم که ایشان باعث زیادتی اند و آنحضرت شوند نزدیک رفتم که ایشانرا در رگم حضرت فرمود که با علی بکبار ایشانرا
 که من ایشانرا بگویم و ایشان مرا ببینند ایشان نوشته خود را از ملاقات من بگیرند و من نوشته خود را از لقای ایشان بگیرم که
 بعد از من بایشان بزرگ و مصیبتهای عظیم با ایشان خواهد رسید پس خدا لعنت کند کسی که ایشانرا بترساند و جو و رسم
 بر ایشان رساند خداوند ایشانرا ببیند و ایشانرا مؤمنان بخود این ابیطالب شیخ مفید روایت کرده است که حضرت مردم را منقص
 کرد بیرون رفتند عباس فضل پسر او و علی بن ابیطالب و اهل بیت مخصوص آنحضرت نزد او ماندند پس عباس گفت یا رسول الله اگر این امر خلا
 در میان هاشم قرار خواهد گرفت پس با ایشانرا ده که شاد شویم و اگر میدانی که بر ما شوم خواهند کرد و خلافت را از ما غصب خواهند
 کرد پس با خطابه خود سفارش ما را بکن حضرت فرمود که شما را بعد از من میبند خواهند کرد و بر شما قالی خواهند شد پس همه اهل بیت
 گریان شدند و از چنان آنحضرت تا آمدند شدند و آنحضرت را امیر المؤمنین شب روز و بعد از آنحضرت بودند و آنحضرت
 مغایرت نمی نمود مگر برای حاجت ضروری این بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار در شیخ طوسی و ابن شهر آشوب در نه الله جلیم

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران نگهداری میگردد
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

رسالة اولیٰ بنی عبدالمطلب

دیگران روایت کرده اند که در آن روز حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام زین العابدین و سایر ائمه
که در مرض آنحضرت امیرالمؤمنین برای حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت فرمود که بنویسید برای من یا بر سر او و بنویسید
بر این عایشه نزد ابوبکر فرستاد و عیسی بن عمر فرستاد ایشان را طلبیدند چون ایشان حاضر شدند و نظر ایشان افتاد سرور و خجسته
بجامه پوشانید بر او بود بگروا ایشان کرد آمد چون ایشان برگشتند باز جامه زار و در کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل
حبیب من و برادر مرا با ذریعتان ملعونه پدرهای خود را طلبیدند چون حاضر شدند حضرت باز روای ایشان کرد و ایشان را از ایشان
پوشانید گفتند که ما را بنویسید که ما را بنویسید حضرت فاطمه حضرت امیرالمؤمنین را حاضر کرد چون حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد حضرت
او را بر سینه خود چسباند و دهان مبارک را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی او کشید و عقرب ایشان بر روی او کشید
و زمان بسیار با آنحضرت را زکعت و مردم در پیش خانه آنحضرت جمع شده بودند و ابوبکر و عمر فریاد بیرون دادند و او را مشاهده نمودند
بیرون آمدند و ملعون و سب پرستانند که این چه زار دارد بود که پیغمبر با تو می گفت حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود
که از هزار باب منسوب بشود و بر او بود بگو حضرت حضرت در دهان خانه حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین گرفت و پرسید که آیا پیغمبر
بنورازی گفت گفت بل هزار نوع از علم من آموخت که از هر نوع هزار نوع دیگر منسوخ میگردد حضرت پرسید که با همه نادانی
ضبط نمودی فرمودی فرمود که چنان کلمه که در دهان من فرود که خداوند عالمیان بنویسند که وجعلنا الليل والنهار اشیاء
ایه الليل وجعلنا ایه النهار منصرفه حضرت گفت که در دست یاد گرفته تا علی در روایت فاطمه چنین است که چون حضرت امیرالمؤمنین
حضرت رسول او را در میان لحاف خود برد و در بر گرفت او را و با او را از میگفت تا آنکه چون روح مقدس از بدن مطهرش مفارقت
کرد و بطلش بر روی بدن امیرالمؤمنین بود این بابی به بنده حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت
رسول شد مرا طلبید گفت باهل ثبوتی و منی و خلفه من بر اهل و امت من و جنان من و بعد از من من دوست نمود و من دوست
دوست خدایت و دشمن تو دشمن من و دشمن خدایت با اهل هر که منکران است است بعد از من چنانست که انکار و سائن کن
باشد و جنان من زیرا که تو از منی و من از تو ام پس مرا ترسان طلبید هزار باب از علم بر روی من کشود که از هزار باب منسوخ
گردد و بر او بود بگو فرمود که هزار باب از جلال و جوام از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت تعلیم من نمود که از هزار باب
باب دیگر بر من منسوخ کردید تا آنکه دانستم مرگهای مردم را و بلاهای ایشان را و حکمهای خود که در میان مردم باید کرد صفایند
معجزات نام جعفر صادق روایت کرده که روزی حضرت رسول در مرض خود نماز صبح را در سجده نمود و پیراهن سبزه پوشید
بود پس خطبه خواند برای مردم و در آن خطبه مردم را امر کرد و فرمود که در وعظه فرمود و آخر را ایاد ایشان و رد پیش برای سبزه
مردم فرمود که ای فاطمه عمل کن و طاعت خدا بجا آور که بدون عمل من فایده تو نباشد چون مردم خطبه حضرت را شنیدند
و بدیدند آن حضرت مگر در گرد بدیدند و زنان آنحضرت شاد شدند که آنحضرت شفا یافت است کسوهای خود را شانه کردند
و شره در دیدهای خود کشیدند پس در همان روز حضرت از دنیا مفارقت نمود و او بی پرسید که پرسیده رفت بود آنکه حضرت
رسول هزار باب علم تعلیم حضرت امیرالمؤمنین نمود حضرت فرمود که آن پیش از این روز بود و شیخ مصعب بن عمیر از حضرت
عباس روایت کرده است که علی بن ابیطالب و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول داخل شدند و در مرضی که در آن مرض از دنیا
مفارقت نمود و گفتند یا رسول الله مردان و زنان انصار در مسجد حاضر شده اند و همه بر تو میگویند حضرت فرمود که بر این میگویند
گفتند که میگویند که خود را نهضت از ایشان مفارقت نمائی حضرت فرمود که در شام را بگریه بیرون مد و چادری بر خود
پوشیده بود و عصابه بر سر بسته بود پس بر نیز نشاند و حدیثی از منم او کرد و فرمود تا بعد از آن تا سحر چه انکار میکنند
مردن پیغمبر خود را من مگر در خبر ملک خود و ایشادادم و خبر ملک شمار ایشان گفتم که پیش از من هم هسته پیغمبر و دنیا نمائند من هم
در میان شما نمائند بدانند که من پیغمبر نبوی برود کار خود در میان شما چیزی بگنایم که اگر بان نمیشد توید هرگز
گراه نشوید آن کتاب خدایت که در میان شماست پیغمبر و شام تلاوت میکنند پس رغبت نمائید و در دنیا خد میباید بروید بگو
و دشمنی میکنند با هم و برادران باشند چنانچه خدا امر فرموده است تا از بعضی که اهل بیت و حضرت خود را در میان شما میکنند
و شما را وصیت میکنم با ایشان پس وصیت میکنم شما را با انصار زیرا که دانستید حقهای ایشان را و بعضی از ایشان از خداوند



و اما در بیان باب عاشر

رسول خدا و مومنان توسعه دادند برای شهادت و نمازها و خود و ضعف پوهای خود و ایضا بخشیدند و لغتبار کردند شهادت بر خود هر چند
 که خود محتاج بودند پس کسی که والی امری شود در میان مسلمانان باید که بنکوکا را نصار و انبواز و از بد کردار ایشان مضمونمانند
 آن مجلس بود که حضرت بر منبر نشاندند آنکه حضرت را ملاقات کرد شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و روایت کرده است
 که چون حکام وفات حضرت رسول شد جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله یا پیغمبری که بدینا برگردی حضرت فرمود
 که میخواهم آنچه بر من بود از تبلیغ و شالشی بجا آورده ام باز جبرئیل گفت یا پیغمبری که بدینا برگردی فرمود که نه بلکه و بیوای
 را میخواهم بجز موافقت انبیا و اصحاب و دوستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و گفت ایها الناس پیغمبر بعد از من نیست و
 سینه بعد از سینه من نیست پس هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بدعتی در دین من کند دعوی او و تبعش او در انش است هر که
 چنین دعوی کند او را بکشید هر که پیروی کند در انش است ایها الناس ایضا گفت فضا من را از زنده بدارید محراب را که نشوید
 و مسلمان باشید و انقیاد کنید پیشوایان دین را تا از خدا بپایان و آخرت سالم گردید پس این آیه را خواند که کتب الله لا یظلمنا
 و رسول الله قوی عزیر ایضا بسند معتبر از ابو سعید خدری روایت کرده که آنرا خطبه که رسول خدا برای ما خواند خطبه بود که در آن
 آنرا خود خواند و از خانه بیرون آمد تکیه کرده بر حضرت امیر المؤمنین و بر مپیونه از او کرده خود پس بر منبر نشاند و گفت ایها الناس
 بد رسیده که در میان شما منکذارم دو چیز بزرگ و شاکت شد پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله ایندو چیز را که گفتی که ایند
 پس حضرت در غضبش از آنک مینار کش بر رخ شد و فرمود که من نکفم انرا مگر آنکه میخواستم نفسان بکنم و لیکن از ضعف و بیاد
 نفس منک شد پس فرمود که بگر از آنها فراتر که در میان نیست و بچنه از انسان بوزمین و بکلهش بدست خداست و بکلهش بدست شما
 و دیگری اهل بیت منند فرمود بخدا سوگند که اینخبر را ایضا میگویم و میدانم که مردانی چند هستند که هنوز در پیشهای اهل بیت
 و بدینا بنام ما اندامید از ایشان زباده از اکثر شما دارم پس فرمود بخدا سوگند که در وقت نمایندار اهل بیت مرانیده مگر آنکه حقتما
 عطا میکند با و نور می در روز ما است تا آنکه در عوض کوش بر من وارد شود و دشمن نمیدار و ایضا از انبیا مگر آنکه خرقم و من خود
 از او مجبور نیستیم دانند و روز قیامت او بر کف من ایچند است از جمله حضرت امام محمد باقر ع فرمودم حضرت مصدق بن ابی طالب
 شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که سلمان فارسی در خطبه عنه گفت بخدا سوگند که رسول از منم در انمض بعالم
 نفس زلفت نمود و خدمت او نشستم و از احوال آنحضرت پرسیدم چون برخواستم که بیرون آمم فرمود پیشین ای مسلمان که گواه گوی
 امر بکه ان بهترین مؤمنان چون نشستم ناگاه دیدم که مردی چند از اهل بیت آنحضرت و مردی چند از اصحاب آنحضرت بجانم در
 و صورت تلمبه تیز داخل شد چون وضع آنحضرت را مشاهده کرد که بر در کلویش کرده شد و اب و بداش بر روی مبارکش فرود ریخت چون محض
 حال او مشاهده نمود فرمود که ای خنجر اگر چه میکنی خدا بدت نراند و شر کمر واند و هرگز بدت ترا نکند و اند حضرت فاطمه فرمود که
 چون بگریم و حال آنکه ترا با بن حال مشاهده میکنم حضرت رسول فرمود که ای فاطمه تو کف کن بر خدا و صبر کن چنانکه
 صبر کردند بدان تو که پیغمبر بودند و ما در آن تو که زهای پیغمبران بودند یا پیغمبری که بشارت دهم ترا ای فاطمه گفت بلی ای رسول
 زدیگوار فرمود مگر میدانی که حضرت از صبح خلو پدید ترا اخبار کرد و او را بر رینه پیغمبری رسانید بر کافه خلق مبعوث گردانید پس
 بعد از آن علی را اخبار کرد و امر کرد مرا که ترا با و ترویج نمایم و او را با مر پرورد کار و روز پرورد خود گردانیدم ای فاطمه حق علی را
 از حق هر که عظیم تر است بر ایشان و اسلام او از همه تدبیرات و علم او از همه فراوان تر است و در میان قدرت
 و منزلت قدر او از همه کران تر است پس حضرت فاطمه شاد شد حضرت فرمود که ای فاطمه که ای فاطمه گفت بلی ای رسول حضرت فرمود
 که پیغمبری زباده بگویم در فضیلت شوهر و پیشم تو گفت بلی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود بدو بسببکه علی اول کسی است که با او از
 بخدا و رسول از این امت و بعد از آن پیش از همه کس خدیجه مادر و تو ایها ان و در و اول کسی که با او بیرون خلق بود
 ای فاطمه بدو بسببکه علی بزار و منب و برگزیده منب و پدید فرزند ان منب بدن است که حقتما علی را چند خصلتهای بکریستما
 کرده است که احدی را پیش از او نداده است و احدی را بعد از او نخواهد داد پس صبر کن بدانکه پدید نمودن این زودی حضرت علی را
 پس فاطمه گفت ای پسر مرا اول شاد فرمودی آنرا همکین نمودی حضرت فرمود و ایندختر چنین است مودد بنا شاد او می اندوه او آنحضرت
 است و ضایع دنیا بگد و درش مخلوط است با میخواهی که زباده کنیم برای تو ای فاطمه گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که حقتما عالی

در بیان احوال و مناقب حضرت علی بن ابی طالب

۴۷

خلایق را فریب داد و ایشان را در معرفت بنی کوفه قرار داد که ایشان اصحاب ائمه اند و ان صد و هفت و اقبلها کرد و اینده را
 و علی را بهترین پیشانی فراداد چنانچه فرموده است که وجعلنا کر شعوباً و قبائل لتعارفوا ان کر مک هند الله انتم کم پس ان پیشانی را
 خانه آبادها کرد و اینده من علی را در بهترین خانه آبادها فراداد چنانچه فرموده است که انما یرید الله لیتدبیرکم ان کر جبال قبل
 البیت و تطهر کر مطهر پس خضالی اخبار از اهل بیت من و اخبار کرده علی و حسن و حسین و نورا از ایشان پس من بهترین فرزندان
 ام و علی بن مرتب و نویدترین زنان عالم باقی حسن و حسین بن جوانان اهل بیتند و از ذریت دشت میند یکم خویشم بر کشاد
 زمین دایر میکنند از حدائق بعد از آنکه پراز جور و ستم شده باشد و فرات ابن ابرهیم بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است
 که حضرت رسول در مرض آخر خود با حضرت فاطمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد بفرست و شوهر خود را بطلب جناب فاطمه را نام حسن
 گفت برو بنزد پدر خود و بگو که جدم ترا بطلبد چون امیرالمؤمنین حاضر شد شنید که فاطمه بگوید زهی ام و اندک و برای شیخ
 الم و از او ای بد و پس حضرت رسول فرمود که دیگر شدنی بزود بعد از امرو ز نیست بدان فاطمه که پیغمبر کریمان میباشد در دید
 و در غیبا بدتر است و او بلا نمی یابد گفت ولیکن بگو آنچه پدر و نود و وفات ابرهیم فرزند خود گفت که چشمان میگرد و دل بد
 می آید بگویم چیزی که موجب غضب پروردگار باشد ای ابرهیم ما بزواند و خاکم کر ابرهیم زنده بماند و ما نیست که پیغمبر شود پیغمبر
 که با علی نزدیک است من بیا چون نزدیک نزد یک بر من فرمود که گوش خود را نزد یک دهان من بدار چون غایب شد و حفصه گوش را داند که سخن
 حضرت را بشنوند فرمود که خداوند کوشهای ایشان را مکتوب کرد ان که نشنوند پس فرمود که ای برادر من شنید که حفصه
 در قرآن مجید فرموده است ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه بغیر ذلک انان که ایمان آورده اند و اعمال شایسته
 کرد مانند ایشان بهترین خلقند حضرت امیر گفت بل شنیده ام یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان شعبان و باوران خوانند و وعیدگاه من
 ایشان در روز قیامت نزد حوض کوثر است در هنگامیکه همه آنها بدوزانند و افتاده باشند و اعمال ایشان از جفتم عرض نمایند و چنان
 بخوانند و شعبان را اینها بشمار و درها و دست و پاها نورانی درها البته که سر و سرباب باشد با علی شنیده که حوضم در قرآن فرمود
 است کمان الذکر قرآن من اهل الکتاب المکر کثر فی نار جهنم خالید بن رضیا اولئک هم شر البریه کتب علی رسول الله حضرت فرمود
 که ایشان بیرون و بنوا مینه و اتباع ایشان و دشمنان شعبان خوانند بصورت میشوند در روز قیامت کشته و تشنه نادرهای شب
 و شقاوت نقیب خدایش بدین حد شد که ای پیامبر بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که در تفسیر محمد بن القاسم بن امان از امام
 محمد باقر مروی است و ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت رسول در هنگام وفات خود بفرمود که کف من
 روی خود را برای من بگشای و بگشوی خود را بر ایشان مکن و او بلا مگو و بر من نومه مکن نوخبران و اطلب و کتاب بیاره المصطفی روایت کرده
 است که چون حضرت بخورد و در پیمان که از دنیا مفارقت نمود حضرت فاطمه حسی حسین را بر داشتند و بداد چون بد و زود کوا
 با نحال شاهه نمود بیباب شد بر روی انحضرت افتاد و سینه خود را بسینه مبارک انحضرت چسباند بسیار گریه حضرت فرمود که
 ای فاطمه گریه مکن و بگریه کن پس فاطمه برخاست و ابان زد بدنه ای مبارک حضرت رسول بجا رفتند سه نوبت گفت خداوند انان اهل
 مند و ایشان را بسیارم بنو و هر تو شوخ مفید طینه الرخه روایت کرده است که چون رحلت حضرت رسالت بر ارض جنت رود یکصد هزار
 فرشته با علی سر مراد و اسر خود بگذارند که از آنها میان رسیده است چون جان من بیرون آید ترا بدست خود بگیر و بر روی خود بکش
 پس روی مرا بوی فبله بگردان و ضو به بنی من شواقق نور من نماز کن و از من جدا شو و مرا بفریبیاری و جمع اهل بود از حقنم تا بر
 بگو حضرت امیر مبارک است و در دامن خود گذاشت حضرت بهوش شد پس فاطمه نظر به حال بیحال انحضرت میکرد و بگریه و ناله
 میکرد شری خوانند که غمناکتر است سفید روی که بر کشد روی و طلب از ان میکند و فریاد رس شبان و پناه بپوه زانست چون حضرت
 رسول صدای فاطمه را شنید بدید خود را کشود و با او از ضعیف گفت که ای دختر این سخن تو ابوطالب است یا مگو ولیکن بسیار گریه
 او را بترسد که خود طلبید و واضع و گوش او گفت او شاد شد چون روح مقدس ان حضرت مفارقت کرد حضرت امیر در شش و زهر روی
 بود فرزندش خود را بلند کرد و بر روی خود کشید و در پاهای حقینش را پوشانید و جامه بر قامت با کرامت کشید پس از فاطمه پرسیدند
 انحضرت را بود که حضرت رسول در گوش نو گفت که اندوه نو باشد و بد شد و ملق و اضطراب نو نکین یافت فاطمه فرمود که بد و زود کوا
 مرا خبر داد که اول کسی که از اهل بیت با او ملق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیات من بعد از او صدای من خواهد داشت با این

این حدیث در کتاب احوال و مناقب حضرت علی بن ابی طالب
 من غلبه از سنن ابی حنیفه
 نقل شده است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در بیان وفات شریف انبیا و ائمه

شکست اندوه و غم من بشکین یافت زیرا که دانستم که مدت مفارقت من و آن حضرت بسیار خواهد بود فصل پنجم در بیان کیفیت
مصیبت کبری و واقعه عظیم یعنی وفات جناب سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و کفایت انقیاد و کفایت دین و نماز و روزه و غیره
که مفارقت آن و بعد از آن بوقوع پیوسته است بدانکه اکثر علمای خاصه و عامه و اهل اقطار دانستند که آنحال سیدنا نبی بزم بقادر
روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعه و اهل اقطار دانستند که آنروز بیست هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای عامه روز دوشنبه
ماه ربیع الاوّل گفته اند و محمد بن یعقوب کلینی از علمای ما باین قول قایل شده است و قول اول اصح و اظهر است بعضی از علمای شیعه
دویم ماه ربیع و بعضی اول ماه ربیع و بعضی هجده ماه ربیع و بعضی هشتاد و یک گفته اند و خلاصه آنست که در آنوقت
از ستر شریف آنحضرت شصت سه سال گذشته بود و سال دهم هجرت بود و در کشف الغم از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که آنحضرت شصت و یک سال بقا عیاش نمود و از عمر شریف آنحضرت شصت سه سال گذشته بود چهل سال در مکه ماند تا آنکه بیست
نازده بعد از آن سپریزه سال دیگر در مکه ماند چون بمدینه هجرت نمود چنانچه در سه سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود و سال بعد
از هجرت در مدینه ماند و وفات آنحضرت در روز دوشنبه دویم ماه ربیع الاوّل واقع شد مؤلف گوید که باین قول کثیر از علمای شیعه
قایل شد است شاید محمول بر تقیه بوده باشد یا تضاد رکشاف لغته آورده است که عمر شریف آنحضرت شصت سه سال بود باید و خود
دو سال و چهار ماه ماند چون بعد از طلبت وفات یافت هشت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود و بعد از آن و ابوطالب کفالت و حمایت
او مبذول و بعضی گفته اند که چون پدر آنحضرت وفات یافت هنوز آنحضرت متولد نشده بود و بعضی گفته اند که در وقت وفات پدر
خود هفت ماهه بود چون شش سال از عمر شریف آنحضرت گذشت مادوش بر حمله واصل شد چون تم او ابوطالب بر آنحضرت رحلت نمود
از عمر آنحضرت چهل و شش سال و هشتاد و بیست و چهار روز گذشته بود و بعد از آن در روز هفتم از آنحضرت خدیجه از دنیا رحلت نمود و باین
سبب سال اتمام غم آنحضرت بعد از بیست و سه سال در مکه ماند پس سه روز با شش روز در قاریه بماند بود بعد از
آن بسکندریه هجرت نمود و در روز دوشنبه نازدهم ماه ربیع الاوّل داخل مدینه شد و در سه سال در مدینه ماند پس در بیست
ماه صفر پنجم خالق فضا و قدر قاهر گردید و در سال دهم هجرت قطباً و ندی از این جناس روایت کرده است که روزی بپوشید
تجدید حضرت سید المرسلین آمد و گفت یا رسول الله بخواهم از تو سوالی نمایم حضرت فرمود که اگر خواهی من بجز هم از سوال تو پیش
از آنکه بگوئی گفت بل حضرت فرمود که اما که از من سوال کنی که هر من چه قدر خواهد بود گفت یا رسول الله حضرت فرمود که من
شصت سه سال زندگانی خواهم کرد ابوسفیان گفت که گواهی میدهم که غایت کوفی حضرت فرمود که بزبان مشکوفی نه بدلی این باب
بسنده معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که آنحضرت فرمود روز بکر و سفر بکن در روز دوشنبه که در این روز حضرت
رسول از دنیا رحلت نمود و بر این مضمون زائمه اظهار احادیث بسیار منقول شده است شیخ طوسی دیگران بسنده های معتبر از حضرت
صافق روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که چون مصیبتی برسد بسیار او مصیبت رسوله خدا را که بر مردم چنین مصیبتی نرسیده
و در آن خواهد رسید این شهر شویب روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی هر که مصیبتی برسد مصیبت مرا یاد کند که آن
عظیم ترین مصیبتهاست این بابویه بسنده معتبر روایت کرده است که حضرت جبرئیل برای حضرت رسوله صلی الله علیه و آله چهاردهین
برای جنوب آورد پس حضرت از آن سه ضعت مساوی کرد یکضعت را برای خود نگاه داشت و یکضعت را بعلی داد و یکی را بفاطمه شیخ
بسنده معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده است که آنحضرت فرمود که رفتم بخدمت رسول خدا در وقتیکه بجا بود و دیدم که سر آنحضرت
در دامن کسی است که از او خوش رو ترند بده بودم کسی را و حضرت در خواب بود چون داخل شدم انمرد گفت بیاسر شرم خود را بکبر
که نوسرا و تری با او از من چون من نزد یک رفتم انمرد برخواست و سر او را در دامن من گذاشت چون آنحضرت چشم بیدار شد
و فرمود که کجا رفت انمرد بکه سر من در دامن او بود من آنچه گذشته بود بخدمت آنحضرت عرض کردم حضرت فرمود که انمرد را شنید
گفتم نه پدر ما در دم فدای تو باد فرمود که او جبرئیل بود چون از او من عظیم بود با من سخن میگفت تا آنکه در دامن سبک شد
عمر او کردم و بخواب رفتم این بابویه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که گفت از حضرت رسول پرسیدم که کی تراصل خواهد داد چون
وفات پایی حضرت فرمود که هر چه بر او صوابی و ضایعی بود گفت و من یو کتب یا رسول الله گفت علی این ابیطالب پرسیدم که چند
بعد از تو زندگانی خواهد کرد فرمود که سوسناح چنانچه بر من برین وقت میوه میوه بعد از موسی و سال زندگانی کرد و حضرت عرض

در بیان فضیلت حضرت زینب علیها السلام

شعبه زوجه حضرت موسی بود بر او ترجیح کرد و گفت من خیر و او نرم بخلاف قصه سوزن و پوشش با او مناله کرده و لشکر او را کشت و او را اسیر کرد
بعد از اسیر کردن او را کرای داشت بدین سببکه دختر ابو بکر بر علی خراج خواهد کرد با چندین هزار تا مرز از امت من و علی اکثر لشکر
لشکر او را خواهد کشت و او را اسیر خواهد کرد بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد کرد کلبه و صفای و شیخ طوسی و ابن بابویه
و طبیبان و ندی و دیگران بسند های بسیار از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده اند که
حضرت رسول امیر المؤمنین را طلبید و فرمود که با علی چون من میهم ششم شتاب بکش از جاه غریب پس مرا بگو غسل ده بان آب ترا
گفت و جنوط کن چون غسل و جنوط من فایده شوی که پنهان کنی مرا بگو و مرا بنشان هر چه خواهی از من سوال کن که هر چه بترسی
ترا جواب بگویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که در این موضوع نیز هزار باب از علم مرا تعلیم نمود که از هزار باب هزار باب منسوخ میشود
در روایت دیگر امیر المؤمنین فرمود که چون از حضرت سوال کردم مرا خبر داد آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس هر چه کردی
از مردم نپسند مگر آنکه میدانم که محرابشان و کمره ایشان کتب بروایت دیگر آنچه حضرت امیر المؤمنین ملا فرمود در آنوقت امیر المؤمنین
همه را نوشت شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول امیر المؤمنین را گفت با علی چون من میهم
مرا غسل ده که احدی عورت مرا نبیند بجز از تو مگر آنکه دیدهای و گوید بشود پس حضرت امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله تو مردی کزانی
و مرا چاره نیست مگر آنکه ترا باری کند بر غسل تو حضرت فرمود که جبرئیل با ثواب و ترا باری خواهد کرد بر غسل من و امر کن فضیلت
عباس را که آب بدست تو بدهد و بگو او را که عصابه بود بدست خود به بندد که اگر نظرت بر عورت من افتد گوید بشود این بابویه
بسند معتبر از امام جعفر صادق روایت کرده است که دو مرد از قریش عهدت امام زین العابدین آمدند حضرت فرمود که میخواهند
شمار خبر دهم از وفات رسول خدا گفتند بل حضرت فرمود که پدرم مرا خبر داد که سه روز پیش از وفات رسول خدا جبرئیل بر آنحضرت نازل
شد و گفت ای احمد بدین سببکه خداوند عالمان مرا فرستاده است بسوی تو برای گمراهی ایشان بود و تفضل تو و سوال میکنند از تو
از خاتمی که خود خبر میداند از او میگوید چگونه می نای خال خود را بچشم حضرت فرمود که اینجبرئیل خود را آنگاه که در شدت
بایم چون روزی ششم شد جبرئیل نازل شد با ملک موت و با ایشان ملک بود که او را اسفل بگویند و او موکلت بر هفتاد هزار
ملک پس جبرئیل پیش از ایشان آمد و از جانب حضرت همان پیام شایع را آورد حضرت همان جواب فرمود پس ملک موت را طلبید
که داخل شود در خانه آنحضرت پس جبرئیل گفت ای احمد این ملک موت را بخت طلبند که بجای آنه شود را بد و در خست طلبند
بر داخل شدن بجای آنه پیش از تو و در خست نخواهد طلبید از احد بعد از تو حضرت فرمود که در خست او را نادان داخل شود پس
جبرئیل او را در خست داد چون ملک موت داخل شدند بر زبان آمد و بخدمت او رسید حضرت ایشان گفت ای احمد بدین سببکه
خفتالی مرا فرستاده است بسوی تو و مرا امر کرده است که اطاعت کنم ترا در هر چه مرا بانی کنی اگر فرمائی که جان ترا فسخ کنم و اگر فرمائی که بر
کردم بر من بگردم پس حضرت رسول فرمود که اگر امر کنم ترا که برگردی و مرا بگذاری خواهی کرد املاک موت گفت بل چنین مامور شده ام که
اطاعت کنم ترا در هر چه میفرمائی پس جبرئیل گفت ای احمد بدین سببکه خستم مشایق لغای تو کرده است پس حضرت رسول فرمود که
املاک موت مشغول شو آنچه مامور بان کرده پس جبرئیل گفت که این امر آمدن من است بزمن تو بودی خلیفه من از دنیا بانو کار داشتی
و دیگر مرا بدینا حاجت نیست چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهر من مفارقت نمود شخصی آمد و ایشان را خبری فرمود که صدای او را
میشنیدند و شخص او را نمیدیدند پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته کل نفس اماره الموت و انما توفون با جود کریم الغیبه
من خرج من النار و دخل الجنة فقد فاز و ما الخیر الدنیا الا ما عاقبته فی الآخرة و انما توفون با جود کریم الغیبه
میشود نزد های خود را در روز قیامت پس هر که در کرداننده شود از آن جنتم داخل گردانند او را در عشت پس شکار کرد به است
نبت زندگانی دنیا جرم طاع فریب و رحمت الهی صبر فرمایند است از هر صیبر و خدا خلفت از هر که هلاک شود و ثواب و تدارای
نماید آنچه را فوت شود بجای آنه از او امید بدار بدید بسببکه مصیبت مانده کی است که از ثواب خدا محروم گردد و السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته پس امیر المؤمنین فرمود که این خبر بود که بفرست ما املاک بود و ایضا این بابویه از ابن عباس روایت کرده
است که چون حضرت و مخالف پناه بیشتر بیاری خواهید از صاحب آنحضرت برگردا و جمع کرد بدینها را بن پاس رضوانه صحنه برخواستند
پدر و مادر و ندای نو باری رسول الله چون بجوار رحمت پروردگار خود واصل کردی که از ما تراصل خواهد داد حضرت فرمود

در بیان ماخوذات سیدنا محمد بن عبد الله

که غسل دهند من علی بن ابیطالب زیرا که هر ضوی از اعضای مرا که فسد میکند بشوید ملتکه او را برشته تر اغضوا طانت میکنند
 گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله کی از ما بر تو نماز خواهد کرد و حضرت فرمود که شاکت شو خدا ترا در حدیث پس رو با ما بپوش
 آورد و گفت ای پسر ابوطالب چون بسوی که روح از بلا کن مغارت کرد مرا غسل ده و تنگ و غسل ده و گفتن کن مراد این دو جامه که پوشید
 با دو جامه سفید مصری باد بر روی کفن مراد بسیار کردن کردن و مراد بر آوردن نایبناز غیر بگذاورد پس اول کسیکه بمن نماز خواهد
 کرد خداوند جبار خواهد بود که بر سر من خطب و جلال خود بر من سلوه خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکر
 و فرجهای ملائکه که نمیدانند عدد ایشان را بفرز خداوند عالمیان بمن نماز خواهند کرد پس آنجا که احاطه بر شایع کرده اند پس بعد
 از ایشان شاکتان هر نامانی بعد از اسحاق دیگر بمن نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب منزلت ایشان
 ایما کنند با کونی و سلام کنند بر من سلام کردنی و از آن روشا نند مرا بعد از آن فوج کنند و ناله کنند پس کشتای بلال مردم را بر
 من طلبت که در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد همامه مبارک را بر سر کبینه بود و بیکان خود تکبیر فرموده بود نا
 انکه بر من بر بالارفت حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود که ای گروه اصحاب چگونه پیغمبری بودم برای شما ای خداوند متین خود جباران کردی
 در میان شما ایادندان پیش مرا نشکستند با حبیب من مرا خاک الوده نکرد بد با خون بروی من جاری نکرد بد ما انکه پیش من نیکین
 شد با سهل شد و تقیبا نندم نا از اذان تو خود با اسنک از گرسنگی بیکم بنیم برای ایشان بر امت خود مطایبه گفتند پس یا رسول الله بختی
 که صبر کننده بودی از برای خدا و نیک کننده بودی از بدیها پیش جباران ترا خدا از ما بهتر بر جوارها حضرت فرمود خدا شما را نیز جز این
 دهد پس فرمود که حضرتعالی حکم کرده است و شوکتند یاد نموده است که نگذرد از نظم شما کاری پس بگوید بیدم شما از آنجا که هر که او را
 نزدیک مظهر مظهر بوده باشد البته بر خیزد و از او فضا من بپایند که فضا من دینا از من محبوب تر است از فضا من عفو و حضور کرده ملتکه
 و اینها بر مردمی برخواست که او را سواد این پیش میگفتند گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله در هنگامیکه از جانب طاغوت
 آمدی من با استقبال تو آمدم تو بر نافع غضبای خود سواد بودی و عضا می شوی خود را در دست داشتی چون بلند کردی از آنکه
 بر داخل خود برفی بشکم من آمدند انتم که بعد کردی با خطا حضرت فرمود که معاذ الله که بعد کرده باشم پس کشتای بلال بروی خانه
 فاطمه همان عضا و اینها و چون بلال از مسجد بیرون آمد و بازارهای مدینه ندا میکرد که ای گروه مردم کشت که فضا من فرمایند
 نفس خود را پیش از روز قیامت بیک محمد خود یاد و عرض فضا من را آورده است پیش از روز جزا چون بدر خانه فاطمه بر سینه دروا
 گویند و گفت ای فاطمه بر خیز که پدرت عضا می خود را بطلبند فاطمه گفت امروز روز کار فرمودن عضا است برای چه از آنجا
 بلال گفت ای فاطمه مگر نمیدانی که پدرت بر من بر آمده است فلان بن و دینار او دلع میکند چون فاطمه عرض دلع داشتند فریاد بر آورد
 و گفت زخم و اندوه و حشرت و دلفکار من برای ندوه نوای پدر بزرگوار معاذ الله از تو فضا من و بچارگان و غیر بیان و در هنگام
 بکه بنیاه بر ندا و حبیب خدا و محبوب طوب فضا من بلال عضا را گرفت و بخدمت حضرت شافت چون فضا نا حضرت داد حضرت
 که بگزارفت نمره پیرا و گفت من حاضرم بان را الله پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که بنیاه از من فضا من را او شوی از آن
 مرد گفت شکم خود را بکشا یا رسول الله چون حضرت شکم محرم خود را کشید گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله دشو
 میدی که دهان خود را بر شکم تو گذارم چون حضرت یافت شکم محرم ان حضرت را بوسید و گفت بنیاه بیستم بموضع فضا من
 و سواد از آنش حتم در روز جزا حضرت فرمود که ای سواده انا فضا من بکنی با عفو بنیاه گفتی بکه عفو بنیاهم بان رسول الله حضرت
 گفت خداوند شو عفو کن از سواد این پیش چنانکه او عفو کرد از پیغمبر پس حضرت از من بر بر آمد و داخل خانه ام سلمه شد و میگفت
 پروردگارا انوسلامت دار امت محمد و از آنش حتم و برایشان حساب روز جزا را انسان کردان پس ام سلمه گفت یا رسول الله چرا ترا
 نمکین می یا فرود نک مبادک ترا مشقیر بینیم حضرت فرمود که جبرئیل را این ساعت خبر را بر من رسانید پس سلام بر تو باد و در
 دنیا که بعد از این روز هر کس فدای محمد را نخواهی شنید ام سلمه چون بر خبر حضرت از آن سرور شنید خروش بر آورد و
 گفت و آخر راه بر خواند می مراد با محمد که ندانم و حشر ندا دلتا و نمیکند پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حبیب من و نود
 من فاطمه را طلبی اینرا گفت و مدوش شد چون فاطمه زهر را بخورد آمد پدر خود استپا نییام را با مثال مشاهده نمود خروش بر آورد
 و گفت جانم فدای جان تو باد و رویم فدای روی تو بادای پدر بزرگوار تر لجان و منم هم سفر لغت داری و لشکرای مرا از

در بیان قاضی بنیامین علیه السلام

هر سو فرزند گرفته اند با کله با فرزند شدند خود را سخن بگوئی و انشالله او را بزلال بیان خود شنیدم چون حضرت سکا آمدی
فرزند دلبند خود را شنیدم بدیده مبارک خود را کشیدم و گفتا بدختر گرامی و این زودی از تو مفارقت میکنم و ترا در ابع منبامم پس سلام
بر تو باد فاطمه چون این خبر وحشتگرا از سید شریب شنیداه حضرت از دل پرورد بر آورد و گفت ای پدر بزرگوار در روز قیامت کجا
تو ملاقات کنم حضرت فرمود در اینجا که خلافتی را حساب میکنند فاطمه گفت اگر اینجا ترانه بنیم کجا را بگویم فرمود که در مقام محمود که
خدا ملو عهد داده است که در اینجا کناه کاران امت خود را شفاعت خواهم کرد فاطمه گفت اگر اینجا ترانه بنیم چکنم فرمود که مرا نزد حضرت
طلب کن در هنگامیکه امت من از ضراط گذرند من ایستاده باشم و جبرئیل در جانب راست من و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملائکه
حضرت عالی در پیش رو و پس من ایستاده باشند همه بدو نگاه فاضل الحاجات مقرر نمایند و دعا کنند که پروردگارا انت محمد را به
سلامت بگذران و حسابا بر ایشان شان کردن پس فاطمه پرسید که مادرم من خدیجه کبری من کجاست حضرت فرمود در حضرت
که چهار درون حضرت ریهت کشوده میشود پس آنحضرت مد هوش شد و شویبه عالم قدس کرد بد چون بلال ندای نماز در داد گفتا اقلو
رحم الله حضرت ابو شرا مد یخواست و میجدد را مد و نماز را سبک داد اگر چون فاضل شد علی بن ابیطالب و اسامه ابن زید را
طلبید و فرمود که مرا بجان فاطمه برید چون بجان فاطمه در آمد سر خود داد در امان آن جنابین زنان عالمیان گذاشت و تکیه فرمود
چون جناب امام حسن و امام حسین بیک بزرگوار خود را با مخالفان نهاد نمودند بپناب کردیدند و اشک حشر از دیده باریدند و
خوش بر آوردند و میگفتند که جانهای ما فدای جان تو باد و روهای ما فدای روی تو باد حضرت پرسیدند که ایشان گفتند ای پسر
گفت یا رسول الله فرزندان گرامی بواند حسن حسین پس حضرت ایشانرا نزد یک خود طلبید و دست در کردن ایشان در آورد و اندک
کوشه خود را اینها منحوس بنام چون امام حسن پیشتر بگریخت حضرت فرمود که با حسن کریمه را اگر کوی کوی توبه بر من شود او را دست
از دل نکار انت فرید و انخال ملک مؤمن ناز شد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود که و علیک السلام ای ملک مؤمن
مر اقبوی فو طایفی است ملک مؤمن گفت که طایفه تو چیست ای پیغمبر خدا فرمود که حاجت من است که روح مرا قبض کنی ای جبرئیل نزد
اید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم و او را در ابع منم شرم ملک مؤمن بیرون آمد و میگفت یا محمداه پس جبرئیل در هوا ای ملک مؤمن
رسید و پرسید که قبض روح محمد کردی ای ملک مؤمن گفت نه ای جبرئیل آن حضرت از من سوال کرد که او را قبض روح نمایم تا از آنجا
نماید و یا فرود لغ کند جبرئیل گفت ای ملک مؤمن مگر نمیبینی که درهای آسمانرا کشوده اند برای روح محمد مگر نمیبینی خود بان جنت را
که زینت کرده اند خود را برای روح محمد پس جبرئیل ناز شد و تبرک حضرت رسول مد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود که
و علیک السلام یا جبرئیل یا در چنین حال مرا تنها سبکداری جبرئیل گفت یا محمد ترا می یابند هر چه کسر را مله در پیش است و هر نفس
چشیده مگر حضرت فرمود نزد یک شویم ای جبرئیل من پیش جبرئیل نزد یک آنحضرت رفت و ملک مؤمن نازل شد و جبرئیل با او گفت که ای ملک
مؤمن بجا طودار و صند حق که زاد و قبض روح محمد پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ و ملک مؤمن در
پیش رو مشغول قبض روح اطهر آنحضرت کرد بگلاب حیات سگفت که آن حضرت در آن روز مگرم میگفت که بطلبند از برای من جنت لعل
و هرگز ایستاد روی مبارک خود را از او سبکداری پس حضرت فاطمه گفتند که کجا من میبرم که او علی را بطلبند جناب فاطمه رفت
امیرالمؤمنین را حاضر کرد ایند چون نظر مبارک سیدنا نبی بر روی مبارک سیدنا و شایدا افتاد شاد و خندان گردید و مگرم میگفت
یا علی نزد بان من بیانا آنکه دشوار گرفت و نزدیک بالین خود نشاند و باز مد هوش شد پس در انحال حسن مجتبی حسین بن علی
از در آمدند چون نظر ایشان بر جمال بهشال آن بر کوفته ذوالجلال افتاد و آنحضرت را با انحال مشاهده کردند فریاد و اجتهاد و
و اجتهاد بر آوردند و فغان گمان خود را بر سینه آنحضرت افکندند حضرت امیرالمؤمنین که ایشانرا دور کند در انحال حضرت در نشانی
هوش باز آمد گفت یا علی بگذاز که من در کل بوسان خود ایوبم و ایشان کل رخسار مرا ببینند و من ایشانرا در ابع کم را ایشان ملو ذراع
کنند بد رسیده ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و بیخ ظلم بر سر من کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود که گفت عذرا
بر کسی یاد که بر ایشان منم کند پس در کسوا امیرالمؤمنین فرار کرد و آن حضرت را کشید تا آنکه بر بحاف خود پرورد هان
را برد هان و بر او بابت دیگر بر کوشن و گذاشت و با و را زیبا گفت و اسرار الهی معلوم حضرتناهی بر کوش هوش او میگردند
تا آنکه مرغ روح مقدس نبوی ایشان هوش و حمت پرواز کرد پس امیرالمؤمنین از بر بحاف ایستاد پس بر او آمد و گفت حق منم مرده است

در بیان خاصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله

گفت که با آنچه ما و رسیده از زبان خدا اندام نخبیر شیل گفت ای ملک موت بخیل مکن با من نزد پروردگار خود روم و برگردم ملک موت گفت که جا
مقدس و بجائی رسید است که دیگر ناخورد را و روانی پس جبر شیل گفت که این را آمدن من بود بر زمین و دیگر را بنویس من جانچه
نبت و ایضا از نقل روایت کرده است که ابو بکر بخداست حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتیکه مرض آنحضرت سنگین شده بود و گفت با
رسول الله اجل تو کو خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شد است اجل من ابو بکر گفت باز گفت تو بیکجا شرف نمودی و کس در آنجا است
الماوی و رفیق اعلی و غلبش کوار او بر عیال و شراب و بختم ابو بکر گفت ترا که ضلعت خواهد داد فرمود هر که ز اهل بیت من نزدیک
تر باشد پرسید در چه چیز ترا کفن کنند فرمود در همین جامه که پوشیده ام با دو جامه ای بی پاد و جامه ای سفید مصری برسند
چگونه بر تو نماز کنند در این وقت خورش از مردم برخاست در و دیوار بلرزه در آمد حضرت فرمود که خبر کنید خدا هفت کند از شما
چون مرا غسل دهند و کفن کنند مرا بر شقی بگذارند بر کنار زمین و ساحل بیرون روید مرا نه با بگذارد و اول کسی که بر من نماز کند
خداوند عالم ثوابت پیش رخصت میفرماید ملائکه را که بر من نماز کنند و اول کسی که نازل میشود جبرئیل اشرف الملائکه بر من است
پس ملک موت پس لشکرهای ملک که همگی فرود می آیند و بر من نماز میکنند پس شام فوج با این خانه در آید و بر من صلوات فرستند
و سلام کنند مرا از او میکنند بکره و فریاد و ناله و باید اول کسی که از او میان بر من نماز کنند نزدیکان اهل بیت من باشند بعد
از آن زمان و کودکان اهل بیت من و بعد از ایشان مردم دیگر ابو بکر گفت که داخل قبر تو خواهد شد فرمود هر که از اهل بیت من
نزد بگردد با ملک چند که شما ایشان را نخواهند دید پس فرمود بر بختی و هر چه گفتند بد بکران برسانند ایضا از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که در بیماری آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل هر روز و هر شب بر آنحضرت نازل میشد میگفت السلام علیک بعد و شنید که
پروردگار تو را سلام میفرماید و میفرماید که چگونه می نای خود را و او حال ترا از تو خبر میداند و لکن میفرماید که مراست و شرافتی
زیاده کرد و اینچنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت داده است و خواست که عبادت بنمایان مستحق کرده در اینست و اگر آنحضرت را در جنت
در جواب میفرمود که در دایم و جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد هر کس گزای بر نیت تو خدا از تو برای آن ترا در داده است که
دوست میدارد که صدای دعای ترا بشنود و بخورد که در جنت ترا در آخرت بلندتر گرداند و اگر آنحضرت میفرمود که من در روضه
و عاقبت جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عاقبت که حقیقتا احدی خاندان را پسندند و نعمت خود را بر ایشان افزون ننگرد
پس حضرت امیر المؤمنین فرمود هر گاه که جبرئیل نازل میشد الا آمدن او بر ما ظاهراً هر چند همه از آن خانه بیرون میفرستند بجز
از من پس در مرتبه آخر جبرئیل با آنحضرت گفت یا محمد پروردگار تو سلام میفرماید ترا و از حال تو سوال می نماید با آنکه او طبعی میبندد
حضرت فرمود که خود را بر جناح سفر اخوت می بینم و انا و فرزند را و خود مشاهده می نمایم جبرئیل گفت یا محمد بشاوت باد ترا که حقیقتاً
بسیب خالتی که در روضه در جنت ترا بلند گرداند از آنچه است با آنکه درجه همی کس درجه تو نمیرسد پس حضرت فرمود یا جبرئیل ملک
و خضی طیبید و بیخانه من داخل شد و من از او مهلت طلبیدم تا تو نیز در من اتی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان بشوئی پوشش
است و ملک موت بجای تو از پی کس رخصت طلبید است و نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل حرکت مکن با ملک موت برگردد
پس حضرت زمان و فرزندان خود را طلب نمود که با ایشان وداع کند حضرت قاطبه را فرمود نزدیک من بیاید حضرتش آنحضرت را در دست
و بوسید و زاری و کوشا و گفت چو بخنای طله سر برداشتا با زرد بدنه های مبارکش ز بخت پس حضرت بار دیگر او را نزدیک خود
خود طلبید و در بر کشید و زاری و کوشا و گفت چو سر برداشتن خندان گردید پس زمان آنحضرت را از حال آنجکے دند چون زمان آنحضرت را
کردند فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت و با این سبب که بان شدم و در مرتبه دوم فرمود که ای خبر من خیر مکن که من از
پروردگار خود سوال کرده ام اول کسی که از اهل بیت من بشوئی من آید تو باشی و دعای مرا شتاب گردانیده و بعد از من در دنیا بسیار
خواهی ماند و با این سبب شد و خندان گردیدم پس حضرت امام حسن و امام حسین و اطلبید و ایشان را بوسید و آب زردی های بسیار
در بخت و شیخ طوسی چند معبر روایت کرده است چون حکم رسول از دنیا فرود آمد در پیش آنحضرت و میخندند و حضرت امیر المؤمنین
در پیش پرده نشسته بود و از غایت اندوه و شهای خود را بر روی خود گذاشته بود چون باد میوزید پرده بر روی میانان
حضرت بخورد و حجاب بردارخانه آنحضرت در رسید بر شده بودند و صداهای ناله و زاری بلند کرده بودند و اشک چشم
از دیده می ریختند و حال فدایت بر سر خود میخندند تا که صدای از اندرون خانه حضرت بلند شد که گوینده را ندیدند و

در بیان فضیلت سیدنا محمد بن عبدالله

و داشتند که گفت پیغمبر ظاهر و مطهر بود او را در فن کبند و وصل دهد چون امیر المؤمنین این صدا را شنید خانت که صدایش را
از ایشان مردم ترسید و سر از زانوی ندیده برداشتن و فرمود که در و شواهد ثمن خدا انحضرت مرا امر کرده است که او را غسل دهم و کفن
کنم و در فن کنم و این سنت است برای همه کس چاره است تا روز قیامت پس منادی بگفت که گوید پیغمبر خدا را که بعلی بن ابیطالب بیوشا
حوریت پیغمبر خود را در وقت غسل پراهن را از بدن او بیرون مکن شیخ مفید و سید رضی الدین رضوانه علیهما و دیگران بسند
معتبر از ابن عباس و غیره روایت کرده اند که چون حضرت رسول از دار فناء بدر بفاصلت فرمود حضرت امیر المؤمنین شویخ غسل
انحضرت کرد بدو عباس حاضر بود و فضل بن عباس مدد می نمود چون از غسل انحضرت فارغ گردید انحضرت را کفن کرد چاه را
از روی عیار انحضرت دور کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد و کوفت با کوزه بودی و حیات و بعد از موت و منقطع
شد بوفات تو آنچه منقطع شده بود بوفات احدی از خلق از پیغمبری و ناز نشدن وجههای آسمانی مصیبت تو چند ان عظیم شد
که نشلی فرمایند مصیبتهای دیگران کردید و محنت و فاقه تو چنان غامگ گردید که همه خلوق صاحب صیبت اند و تو فریاد تو
اگر نه ان بود که امر کردی بصبر کردن و غمی فرمودی از فرج نمودن همراهی بر خود را در مصیبت تو فرمودی و پیغمبر و همراهی در
مصیبت ترا هرگز و اینم کردم و جراحت مفارقت ترا از سینه بیرون می کردم و اینها در مصیبت تو اند که با تو بسیار و اندوه
حسرت را چاره نمیبوان کرد و خرن مفارقت تو بر طرف شد غمی بود و مادرم فدای تو باد که ما را از تو دور کرد کار خود و ما
از غم خود بیرون مکن پس بروی انحضرت در فناء و روی با کوشش را بسپرد و او حضرت از سینه پرورد بر کشید پس چاه را بر روی انحضرت
پوشانید و در بسیار ابدیجات و روایت کرده است که روزی که امیر المؤمنین حضرت رسالت را غسل داد حتمه با او را گفتن ایضا بسند معتبر
حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت رسالت انشاء بجام بقیامت نمود ناز نشدند جبرئیل و ملائکه و روح که در شب عدد بر انحضرت
ناز نشدند پس حضرت دیده امیر المؤمنین را متور کرد و ایند که ایشان از منهای سمانها از زمین می پندید و ایشان معارف انحضرت می نمود
در غسل دادن انحضرت و ناز کردن بر او و قبرش بیشتر از حضرت می کردند و بخدا سوگند که کسی بغیر از ملائکه نبیند انحضرت را تا آنکه
امیر المؤمنین انحضرت را در قبر برداشتن بانحضرت داخل قبر شدند و حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت رسول با ملائکه سخن می گفت
حقنم کوش امیر المؤمنین شنوائی انحضرت داد و شنید که حضرت رسول ملائکه را سفارش امیر المؤمنین میکند پس حضرت کران شد
و شنید که ملائکه در جواب گفتند ما در خدمت و اخانت و یاریت بخیر خواهی و تقصیر نخواهیم کرد و او شخصاً حاجت ما را و پیوسته ای بعد از تو
و پیوسته نیز او خواهیم آمد و لیکن بغیر این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای ما را نخواهد شنید چون حضرت امیر المؤمنین بجام فناء
رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح باز بر حسن و حسین ناز نشدند و ایشان ملائکه را دیدند و واقع شد آنچه در وفات حضرت رسول
واقع شده بود و بدیدند حضرت رسالت را که مدد می کرد ملائکه را در غسل و کفن و در فرج حضرت امیر المؤمنین چون حضرت امام حسن برای فناء
ارتحال نمود حضرت امام حسین جبرئیل و روح و رسول خدا و امیر المؤمنین را دیدند که نازل شدند و در غسل و کفن و در فرج او با او موافقت
نمودند و حضرت امام حسین شهید شد حضرت علی بن الحسین جبرئیل و ملائکه و روح و حضرت رسول و امیر المؤمنین و حسن را دیدند
که حاضر شدند در همه امور یاری انحضرت نمودند و چون حضرت علی بن الحسین بر فراخ حقیقت رحلت نمود حضرت امام محمد باقر حضرت
رسول و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را که مدد می کردند جبرئیل و ملائکه و روح را در معارف انحضرت چون حضرت
امام محمد باقر بجزای اخوت رحلت نمود و در مدد رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن و حسین و امام زین العابدین که مدد می کردند ملائکه
و روح را در غسل و کفن و در نماز انحضرت و یاری من در همه این امور می نمودند و این حکم جاریست باقیست تا الخیراته صلوات
علیهم اجمعین مؤلف گوید که شاید مراد از ان احادیثی که گذشت جبرئیل فرمود که دیگر من بوزمین نازل نمی شوم مراد ان باشد
که برای وحی نازل نمی شوم تا با انجلی و منافات نداشته باشد و محتملست که بعد از انحضرت نیز همین فرماید باشد و در هوای
امور و ابعالی و درده باشد و الله تعالی بعلیم کلین و شیخ طوسی و دیگران بسند های معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول را در
چاه کفن کردند بکوی جبرئیل پس فرمود و در چاه سفید از حوازه من بود و ایضا بسند حسن از حضرت صادق روایت کرده اند که
عباس بن محمد من حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت مردم اتفاق کرده اند که حضرت رسول را در قیام کفن کنند و او بگریه پیش ایشان می آید
ناز کند چون حضرت امیر المؤمنین دانست که ان منافقان را دره فساد دارند از خانه بیرون بدهد و فرمود ایها الناس بدانند که رسول خدا

در بیان واجبات سیدنا محمد بن عبدالله

فرمود ان زراع خبر داد که من زهر اودم پس حضرت ترا انداخت و پیوسته ان زهر در بدن ان حضرت اثر نکرد تا آنکه بمعاصلت از دنیا رحلت نمود و هبائش وجهه الله پسند معبر از حضرت صادق روایت کرده است که فایده و حقیقت اینها اما اللغه ان حضرت را بر سر شهادت کرده و محفلت که هر دو زهر در شهادت ان حضرت داخل بوده باشد و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و اشخاص روایت کرده اند که چون حضرت در سالک از دنیا رحلت نمود منافقان با جوان و انصار را مانند ابوبکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و ابان اهل بیت انحضرت را بر افعال گذاشتند و بغیر ایشان نیز داخند و مشو به شیخ انحضرت نکردند و رفتند ببنیفاه نوح علیا و مشو به غصه خلافت شدند و باین سبب اکل ایشان نماز بر ان حضرت را در پیافند و امیرالمؤمنین بریده نیز ایشان فرستاد که بنماز انحضرت حاضر شوند و ایشان فرستد تا آنکه بیعت خود را و توفیق تمام کردند که حضرت را در فری کرده بودند چون شیخ فاطمه فریاد برآورد که واسوه صبا خاه بغیر و زید بیا که روزی که چون ابوبکر لعین این سخن را شنید از روی شامت گفت که روزی تو بدترین روزهاست پس انلاعین فریب را خفتند شمرند که امیرالمؤمنین مشو به نصیب و بجز خود فری ان حضرت و بنو هاشم بمصیبت ان حضرت در ماندند پس رفتند با یکدیگر اتفاق کردند که ابوبکر و اهل بینه گردانند چنان چه در حیات حضرت رسول چنین طوطیه کرده بودند چون منافقان خواستند که خلافت را برای سعد بن عباد بکنند با منافقان و مهاجران مفاومت نخواستند که مغلوب شدند چون سعد ابوبکر تمام شد در بیعت امیرالمؤمنین آمد در وقتیکه انحضرت بیل در دست داشت و پیش از آن حضرت رسول امین را گفت که ایضا به با ابوبکر بیعت کردند از ترس آنکه چون بنا داشتند قانع شویند نتوانند غضب حق شما نمود پس حضرت سهریل که در دست داشت بر زمین گذاشت و این بابت را خواند بسم الله الرحمن الرحیم الراجح لنا ان نبرکوا ان بقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلینعلن الیه الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ان حساب الذین یعلون الشکات ان یفتنوننا ساء ما یحکون و فیسر فی غصه بعد از این در جلد دیگر مذکور خواهد شد انهم و شیخ طوسی پسند معبر روایت کرده است که بعد از حضرت امام محمد تقی نوشتند که با امیرالمؤمنین غسل کرد و در وقتیکه حضرت رسول را غسل داد حضرت در جواب نوشت که حضرت رسول طاهر و مطهر بود و لیکر حضرت امیرالمؤمنین غسل کرد و دست چپین چار شد که هر تیرا که مترا بنده غسل کند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که در روز شوری که حضرت امیرالمؤمنین جهنما بر منافقان القا می نمود فرمود که با در میان شما کتبی هستند بغیر این که حضرت رسول غسل داده باشد با ملائکه مقربین که نازل شده بودند با توها و کلماتی است و ملائکه از برای انحضرت را میگردانند و من سخن ایشان را می شنیدم و می گفتند که بیوشا بنده حورث پیچید را احضرم شما را بیوشا ند هم گفتند نه باز فرمود که با در میان شما کتبی هستند بغیر از من که کفر کرده باشد حضرت رسول او در فری کرده باشند انحضرت را بدست خود گفتند نه باز فرمود با بغیر از من که در دست شماست که حقیقت بیوی او غریب فرستاده باشد در وقتیکه حضرت رسول از دنیا مفارقت نمود و فاطمه و هارم را انحضرت بر کرب نگاه شنیدیم صدائی از پیش در گوینده میگفت بی آنکه او را به بنیم السلام علیک یا اهل البیت و حنه الله و برکاته پروردگارا شما سلام میرساند شما را و بغیر از این که در وقت و ثواب الخلف و عوض است از صوابی و خلق فرمایند ایشان را هر که شنید و ندانند نمائند ایشان را فریفته شده پس بغیر نبودن خدا صبر کنید و بدانند که همه اهل زمین بغیرند و از اهل آسمان که با حق بنماید و السلام علیکم ورحمه الله و در ان وقت نبود در ان خانه بغیر از من و فاطمه و حسن و حسین و حضرت رسول در میان ما خوابیده بود و جامه بر روی او پوشیده بودیم گفتند نه باز فرمود با در میان شما کتبی هستند که حضرت رسول را محفوظ باوداده باشد و فرموده باشد که ترا سه منهن کن و بشکات انرا محفوظ کن و بشکات انرا برای منهن و بشکات انرا برای خود نگاه دار گفتند نه باز فرمود که با در میان شما کتبی هستند که عهد و پیمان را از من نبرد بکنند باشد گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که با بغیر از من کتبی میان شماست که حضرت رسول را در کلمه با و تعلیم نموده باشد که هر کلمه کلمه را نگاه دگر بوده باشد که نه و کلمی و دیگران بسند های معبر از حضرت صادق روایت کرده اند چون حضرت شاکت بر یا خلد و صلوات نمود حضرت فاطمه از دنیا ان حضرت و جو منافقان است خونی در داده بود که بغیر از خود تمام کتبی شدند تا انجا که فری و تهمین را بغیر از انحضرت فرستاد که نزد ان حضرت سخن گوید و شدت مانده ای حضرت را شکست نماید هر روز جبرئیل می آمد و دلاری ان حضرت می نمود و سخن می داد انحضرت را از غیب و نشانی حضرت رسول و خود حق تمام و در حیات و منازل ان حضرت و آنچه بعد از حضرت بر ذریه مطهر انحضرت

در بیان و اجناسند نبی محمد صلی الله علیه و آله

واقع خواهد شد از خداوند که در این امت سلطنت و دولتی بجای باطل خواهد یافت چون حضرت خاتم الانبیا آمده نمود با حضرت
امیرالمؤمنین گفت که که نزد من میاید چنین سخنان میگوید حضرت فرمود که ای فاطمه هرگاه او نبرد تو ایدم خبر کن پس هرگاه خبر نماند
و ایام حضرت فاطمه حضرت امیرالمؤمنین میگوید آنچه جبرئیل میگفت حضرت میریوشد تا آنکه کباب جمع شد و آنست معجزه فاطمه منظر
است بر جمع الخوالا بنده ناز و زینب است آن کتاب اکنون نزد حضرت فاطمه است حضرت فرمود که حضرت فاطمه بعد از حضرت رسالت هفتاد
بچ و روزنده ماند و پوسیده در شدت و آلم بود نامه پدر بزرگوار خود مطهر کردید **صلوات الله علیها و علی آبها و عیالها و اولادها**
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین فصل ششم در بیان حوالی چند است که بعد از زدن آن حضرت واقع شده
آنچه در صحیح مقدس آنحضرت واقع گردید و غریب الخوال روح مقدس آنحضرت شیخ طوسی روایت کرده است که چون خواستند
عادت روضه آن حضرت را بنیازند نزدیک سر آن حضرت و نزدیک پای آن حضرت مشکوفا هر شد که بان خوشبختی نماند بود
و کلبی بنده معسر روایت کرده است از جعفر بن مشرق خطیب که گفت در مدینه بودم که خواب شد سقفه مسجد رسول از موضعی که
نزدیک قبر شریف آن حضرت بود و بنایان و کارکنان بالامبر فرستاد و فرود می آمدند پس اسمعیل بن همار را گفت که از حضرت رسالت
سوال کن که با من توانم با الا وقت که بر قبر مقدس آن حضرت مشرف شویم و نظر کنیم روزی بگواهم عمل برای ما خبر آورد که
حضرت فرمود که من دوست میدارم برای احدی که بر قبر آن حضرت مشرف شود و این بنیسم که به بنده خبر بدهد که در این بنا
شود بسبب آن یا آنکه بنید که آنحضرت آیشاده است و نماز میکند یا آنکه بنید که با بعضی زنان ظاهر خود نشسته است و بنی
میدارد ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که در سال چهل و یکم هجرت معاویه اراده حج کرد و بخار را با جویها
و آنها فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت که منبر حضرت رسول را بکن و بقدر منبر و که من در شام دارم بنا چون اراده کنی منبر
آنحضرت کردن تا بنای تکسف شد و در لوله خطیب در روزی رسید و ایشان دست برداشتنند و انفضیه و معاویه نوشتند تا آنکه
در جواب ایشان نوشت که آنچه نوشته ام میاید کرد پس ایشان بگفته انما لکم منبر آنحضرت را کنند و بزرگ کردند و صفار و دیگران
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت روزی با خطیب خود گفت که زنی من بنی است از برای شما و با من
من بنی است از برای شما معاویه گفتند با رسول الله میدانم که جان تو برای ما بنی است و بسبب تو هدایت یافتیم از ضلالت و از گنا
گودال آتش نجات یافتیم بجهت سبب مردن تو از برای ما بنی است حضرت فرمود که بعد از فوت من عملهای شما را بر من عرض نمایند پس
هر عمل بنی است که از شما می بینم دعا میکنم که خدا توفیق شما را زیاده گرداند و هر عمل بد که از شما می بینم برای شما از خدا طلبم از شر بنی است
پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما دعا خواهی کرد در وقتیکه اسخرهای یوحنا کشید با شد حضرت فرمود که نه
چنین است زیرا که خونی تم کوشهای ما را بر زمین حرام کرده است و بدن ما در زمین نمیپوشد و گفته نمیشود و ایضا بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده اند که هیچ پیغمبری و وضع پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمینماند تا آنکه روح و کونش استخوان
او با انسان یا لامبرود و مردم بشوی جای بدنه ای ایشان میروند و از دور و نزدیک سلام مردم با ایشان میسر کند و ایضا بسند معتبر
معتبرین از آن حضرت روایت کرده اند که چون ابو بکر از حضرت امیرالمؤمنین غصب خلافت کرد حضرت باو گفت یا رسول
خدا ترا امر نکرد که مرا طاعت کنی انما لکم کونک گفت نه و اگر مرا امر کردی بود میگردم حضرت فرمود که ای ابا بکر پیغمبر را به پیغمبر و ترا امر
گفت با طاعت من یا خواهی کرد گفت ای حضرت فرمود که با من یا نبوی میگردم چون میگردم با من چون ابو بکر بدید که حضرت
رسول آیشاده است و نماز میکند چون از نماز فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله ابو بکر انکار میکند که تو او را امر با
من نکردی حضرت رسالت با ابو بکر گفت که من مکرر ترا امر کرده ام با طاعت او برو و او را طاعت کن و انما لکم کونک بسند معتبر
برگشت و در راه خبر داد بدهر گفت چه میشود ترا ابو بکر گفت که حضرت رسول با من چنین گفت همگفت هلاک شوند ائمه که چون
نواهی را و الی خود کرده اند مگر من بدانی که اینها از سخن من است و در کتاب خصاص و مضایر اهل دعوات و سایر کتب به
سند های معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون کربان امیرالمؤمنین را گرفتند و برای بخت ابو بکر بسجده کشیدند
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرد که گفت آنچه هر دو در جواب موسی گفت که یا بنی امان القوم استضعفون و کاد و لقتل
بجای برادر من و ای فرزندان ما در من بد رسیده نوم مرا ضعیف گردانید و نزدیک شد که مرا بکشند پس شیخ زفر و سولید با بیرون

در بیان تاریخ ولادت و وفات حضرت فاطمه زهرا

۹۴

بوی بوی که هر شناختند گدسند ایچنا بست و بستند که هر شنند که مسکا انحضرتک فرمود که اگر بت بالذی خلقت من تراب
 ثم من نطفة فرسوتک بجلا یعنی با کافر شدی با نخل و نخل که ترا خلق کرده است از خاک لب این نطفه پس ترا بر کوه دانند است و بر لبه کوه
 دستی از قبر ظاهر شد و بر افکند نوشته بود که اگر بت بالذی با عر خلقت من تراب ثم من نطفة ثم سوتک بجلا و ایضا صفار و دیگران
 بسند کما معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که ایچنا با اصحاب خود فرمود که هر از زده میکنند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آ
 گفتند ما چگونه ایچنا از زده میکنیم حضرت فرمود که هر از زده میکنند ایچنا با اصحاب عمر من بشود چون مصدق از شامی بنده از
 میشود و کلینی صحاف و دیگران بسند کما معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون شب جمعه میشود رخصت میدهند
 روح رسول خدا را و روح پیغمبران گذشته را و روح اوصیها گذشته را و روح امام زمان زایشان را بر سرش بالا میبرند
 و هفت سوط بر دو سرش طواف میکنند نزد هر قائمه از قائمهای غرض و در کشتن میکنند چون صبح میشود علم ایشان با فرین
 گردانند و در وقت معتبر دیگر وار شد است که چون حق تمام میشود علم ناز به امام زمان فاضله با پیغمبران حلال و سلام پس ایچنا
 یا ملکی میفرستند بر رسول خدا و از آنجا بر سرش بنام پدر حضرت رخصت میفرمایند که بر و نیز در تالی ای طالب این علم را با و بر سران چون
 نیز بر لب او بیند و ایچنا میفرمایند که بر و نیز در حسن و هم چنین هر قائمیه ای امام دیگر میفرستند تا با امام زمان منتهی میشود و چیزی صفا
 بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت امام رضا فرمود که من ریش حضرت رسول را در همین موضع دیدم و او را در بر گزیدم یا رب و بر
 در بیان تاریخ ولادت و وفات و بعضی از احوال که بر منابت شریفه بسند کما معتبر از حضرت فاطمه زهرا
 علیها است حدیثی در فصل است که در بیان ولادت با سعادت ایچنا است کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
 که ولادت ایچنا بعد از بعثت رسول خدا شد و سن شریف ایچنا از هنگام وفات هجده سال و هفتاد و پنج روز بود و در کشف الغم
 ایچنا از حضرت صادق روایت کرده است و شیخ طوسی علیه السلام در معجا و غیر آن و اگر محققان عمل از کرده اند ولادت آن حضرت در روز
 ماه جمادی الثانی بود و گفته اند که در روز جمعه بود در سال دوم بعثت و بعضی گفته اند که در سال پنجم از بعثت بود و عام روایت کرده اند
 که ولادت ایچنا پنج سال پیش از بعثت بود و قول اقل شهر توفیق طبرسی غایب در دلائل الائمة از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده که ولادت حضرت فاطمه در پنجم ماه جمادی الثانی بود در سال چهل و پنجم ولادت جناب رسول پس هشت سال دو سه که
 ماند و در سال در کدینه و هفتاد و پنج روز بعد از وفات جناب رسول در پنجم ماه جمادی الاخر سال از دهم هجرت بدرجات جنان انتقال
 نمود و از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که چون فاطمه متولد شد در روز یک بعد از آنکه طفلان دیگر در هفت روز بزرگ شوند نو
 میگرد و در هفت روز بعد از آن در ماهی سال چون حضرت رسول بمیدین هجرت فرمود ام سلمه را بکاح خود داد و فاطمه را با
 سپرد که خدمت و ترتیب نماید استله گفت بخدا سوگند که من از او را بکام و او را طاعت میرا موختن اذاب نبود و هر چیز را ایچنا از
 و دیگران میزدانند و این بابو بسند معتبر از عبداللہ بن عباس روایت کرده است که روزی عائشه بخدمت جناب رسول آمد
 که آن جناب فاطمه را همراهی راه بسوسید گفت یا دوست من فاطمه را با رسول الله حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر بدان که چه
 او را دوست میدارم هر روز و سنی تو نسبت با او زیاد خواهد شد بدوستی که در شب عطر چون با ما مان چنانم رسیدم جبرئیل
 اذن گفت و میگفت که پیش جبرئیل ترا گفت که پیش ما است یا محمد که با تو نماز کنی من گفتم یا جبرئیل یا من تقدم جویم بر تو در نما
 جبرئیل گفت بل در سینه که حقا فضیلت داده است پیغمبران هر سل خود را بر ملائکه مترین و ترا بخصوص تا در آن داده است بر
 قائمان پس پیش رفت و با اهل اسنان چهارم نماز کردم پس ثانی است بر هم زادم و دعای از با آنها ایستاد و گویا ملائکه دیدم که
 گرفتار بودند پس از آنها با لارتم بگو اسنان پنجم و از آنها با اسنان ششم رفتم پس روان جانهای حتم من رسیدند که ایچنا بنکوبد نیست
 بدو ظاهر هم و بنکوبد را در ریش او در تو علی چون بچشم دیدم جبرئیل است و دست مرا گرفت و داخل گشت که زانند چون داخل شد
 دوختی از نور مشاهده کردم و دیدای اندوخت و در ملک دیدم که حلها و زبورها بر می بچیدند گفتم ایچنا بنکوبد نیست از
 برای کبیت و این حلها و زبورها از کبیت گفتن اینها از برادر تو علی زایه طالب است و این در ملک پوست از برای او زبورها و حلها
 می بچید تا روز قیامت پس قدری پیش رفتم و در طی مشاهده کردم از مسکه نرم تر از مشک خوشبو تر و از عمل شیرین تر پس بر کوبید
 تناول کردم و آن در طب نظر شد در صلب من چون بزین ادم با خدیجه مقابله نمودم و او با فاطمه حامله شد پس فاطمه حورینه

در بیان تاریخ ولادت و وفات حضرت فاطمه زهرا

در بیان احوال و مناقب و فضائل حضرت فاطمه

انتم است که در ظاهر بصورت انسانیت و در صفات و اخلاق و موافق و روایت پس هرگاه که مشافق بشویم نبوی صفت فاطمه را بشویم و
 نبوی صفت می یابیم و اینها بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و روایت کرده است که بار رسول گفتند که بچه سبب بیمار میبوی فاطمه
 و در بر سبکی و او بسیار نوزد نبل خود میطلی و نسبت با و لطیف چند است نهائی که نسبت بسیار در خیران خود غنیهای حضرت فرمود بیشتر
 است که جبرئیل نبوی از سینههای صفت برای من آورد پس از آن اول کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مفارقت کردم و بیفا
 عامله شد و من نپوشه از او بوی صفت بشنوم و علی بن ابی طالب و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت
 بسیار میبوسید و میبوسید فاطمه را و بر طبع عایشه ایغوی کران بود چون در بعضی از روزها از آنها غایب میبود حضرت فرمود که ای
 عایشه چون مرا باستان بردند و داخل صفت شدم جبرئیل مرا نزد یک درخت طوبی برد و از میوههای آن درخت بمن داد تا آنکه کرد
 و حنقم آنرا ای کرد ایند در صفت من چون تو بمن آمدی با خدیجه مفارقت کردم و او بیفاطه حامله شد پس هرگاه که او را میبوسم بوی
 درخت طوبی از او استشمام میکنم و در کتاب معانی الاخبار بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول
 فرمود که حقیقتا خلق کرد نور فاطمه را پیش از آنکه بیافریند اسما و زینبها را یعنی گفتند بار رسول الله مگر او داخل آن نیست
 فرمود که فاطمه در باطن خود به است و بظاهر اینست گفتند بار رسول الله حقیقتا این سخن را از برای تبیان فرمود حضرت فرمود
 که حقیقتا فاطمه را از نور خود آفرید پیش از آنکه آدم را خلق کند در هنگامیکه ارواح خلایق را آفرید چون حنقم آدم را خلق کرد
 نور فاطمه را بر آدم عرض کرد صحابه گفتند بار رسول الله پیش از آفریدن آدم نیز فاطمه را آفرید فرمود که در حقیقه بود در زینب را آفرید
 گفتند بار رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام او شیخ و هلیل و محمد حنقم بود چون خداوند عالم حضرت آدم را خلق کرد
 او صلب و بیرون آورد و خوراک که فاطمه را از صلب من بیرون آورد نور فاطمه را بسبب کرد ایند در صفت و جبرئیل انبیا برای من آورد
 و گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته یا محمد کفتم و ملینک السلام ورحمة الله علیک جبرئیل گفت ای محمد پروردگار تو سلام
 میرساند ترا من کفتم از او است سلامها و نبوی او بر سر کرد و سلامها و نوحها پس جبرئیل گفت یا محمد این نبی است که حقیقتا خدا
 است نبوی نواز صفت پس من انبیا کفتم بسند خود چنانستم جبرئیل گفت یا محمد خداوند را بلیل سفیر ما بد که این سببها بخود چون
 سبب را پاره کردم نوری از آن سامع گردید که من بر شان شدم از آن جبرئیل گفت چرا تا اول نمیکنی بخود و من شس بد و سبب که این
 نور کی است که نام او در اسمان منصوره است و در زمین فاطمه است گفته امجد پس جبرئیل چیزی آورد اسمان منصوره متکلم
 و در زمین فاطمه جبرئیل گفت او را در زمین فاطمه متکلمند از برای آنکه قطع کرده است شعبان خود را از آن جنم و در نعمان
 خود را از محبت خود بریده است و در اسمان او منصوره بنامند برای آنکه محبتان خود را فقرت و یاری میکند چنانچه حنقم میفرماید
 بومند بفرح المؤمنون بنصر الله من یشاء و در کتاب بیون المخرجت از هارون پسر رضی الله و این کرده است که در تشریح حضرت امیر
 نور فاطمه رفت چون نظر فاطمه بر آن حضرت افتاد گفت با علی نزد یک من بیافا خبر دم ترا از آنچه بوده است و از آنچه خواهد بود باز
 فیاست و از آنچه خواهد بود چون امیر المؤمنین چون این سخن از فاطمه شنید بر کشتن شدت حضرت رسول مدح و تحسین رسول نظر
 بر آن حضرت افتاد فرمود که نزد یک من ای ابوالحسن چون پیش از جناب نشست فرمود که میخواهی من ترا خبر دم یا تو مرا خبر میدی ای
 المؤمنین عرض کرد که سخن گفتن عیضات بار رسول الله پس آنچه بیان او و فاطمه گذشته بود بیان فرمود پس جناب امیر گفت که با نور
 نور فاطمه از نور ما است حضرت رسول فرمود که مگر میدانی با علی که نور فاطمه از نور ما است پس جناب امیر المؤمنین بیچند در آمد شکر
 الهی بجای آورد پس حضرت امیر بوی فاطمه ترا جعت نمود جناب فاطمه گفت که در حق تو در پا و من و آنچه من با تو کفتم بیدم گفت
 حضرت فرمود بل چنان بود ای فاطمه پس انبیا زان گفت که ای ابوالحسن بد و سبب که حنقم آفرید نور مرا و نور من بشیخ حق تم
 مگر در پس نور مرا سپرد بر درختی از درختهای صفت و اندرخت بنور من روشن شد چون شب معراج بودم داخل صفت شد سخن
 الهام کرد او را که انبوه را از آن درخت چند و تناول نمود پس نور من در صلب او قرار گرفت پس نور من از صلب او منتقل شد بر
 خدیجه و خرد خویلد پس من از آن نور بوجود آمدم چون شوک شدم علم گذشته و ایند را میدانشم ای ابوالحسن تو من بنور خدا
 نظر میکنی این بابونه رخه الله علیه بسند معتبر از منضیل بر هر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که چگونه
 بود ولادت حضرت فاطمه انتخاب فرمود: تا که چون خدا بخواهد مرا و جنت حضرت رسالت نمود زنان مگر از خدا و بلکه بان